

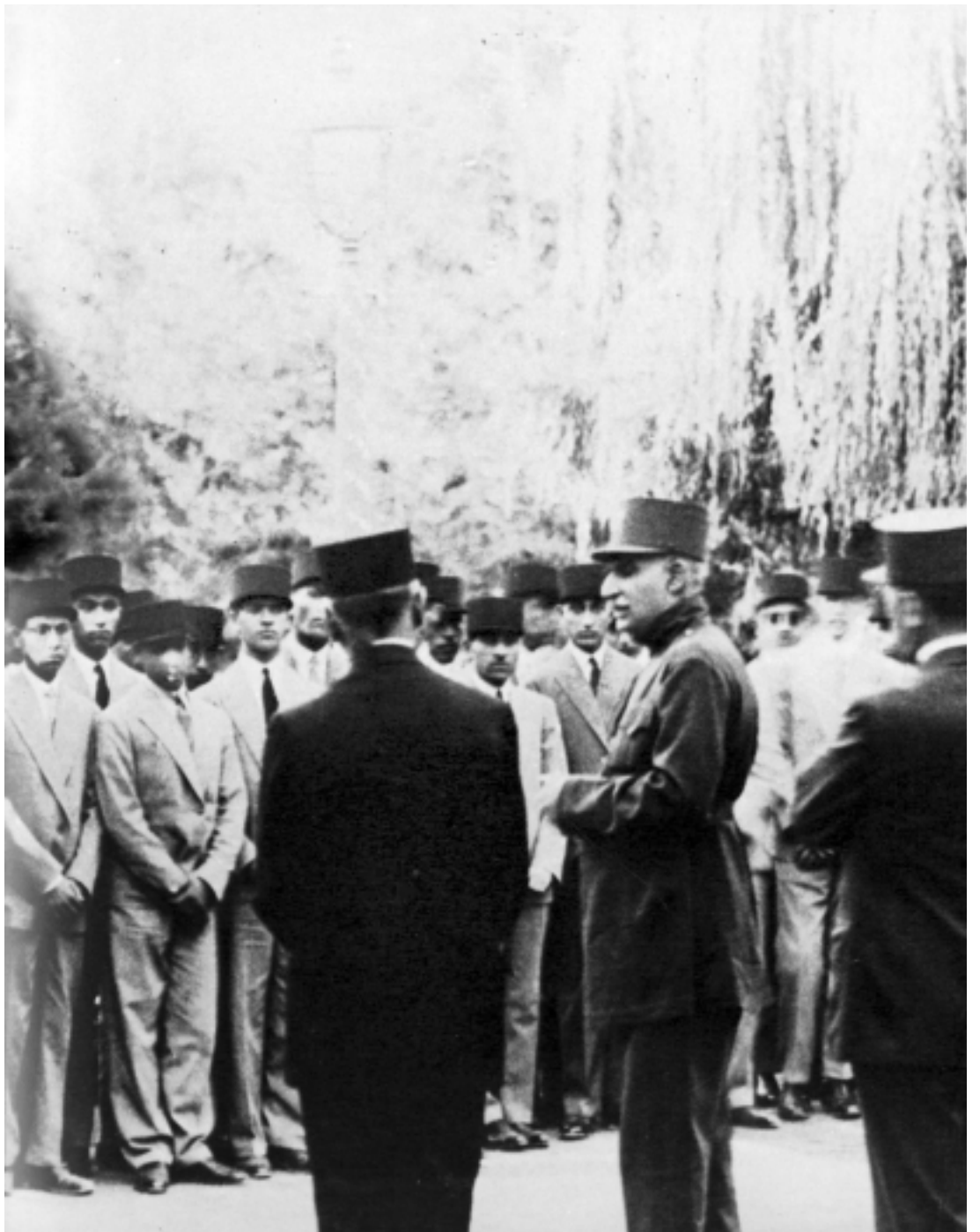


لباس متحدالشکل

لباس و پوشش، نوع تفکر و فرهنگ حاکمه بر هر ملت را بیان می‌کند. پیامبر گرامی اسلام^ص می‌فرماید هر کس خود را شبیه قومی ساخت از آنان است و اتخاذ پوشش یکی از موارد تشبیه است و هر ملتی در صورت اتخاذ پوشش دیگران از هویت اصیل خود خارج شده و شبیه قومی می‌شود که از آنان تقلید کرده است. در جامعه‌شناسی به این پدیده مهم آسیمیلیاسیون می‌گویند. آسیمیلیاسیون همان تشبیه و تغییر ظاهر است که در مباحث استعمار فرهنگی مطرح می‌شود. استعمار بویژه در وجوه فرهنگی آن تلاش زیادی برای هویت زدایی از ملت‌های تحت استعمار انجام داده است. زیرا ملتی که احساس هویت می‌کند، هیچ‌گاه به استعمار کشور خود راضی نمی‌شود و با استعمار به مقابله برمی‌خیزد. یکی از موثرترین راه‌های هویت زدایی، تغییر پوشش مردم یک کشور است به همین جهت از زمان مواجهه جهان اسلام و ایران اسلامی با پدیده استعمار شاهد تلاش گسترده استعمارگران و عوامل آنها برای تغییر پوشش مردان و زنان جامعه اسلامی می‌باشیم. این تکاپوی استعماری پس از مشروطه در ایران تقریباً آغاز شد و با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ شدت گرفت. یکی از اهداف کودتای ۱۲۹۹ تغییر هویت فرهنگی و دینی ملت ایران بود که پس از تثبیت رژیم کودتا و صعود رضاخان بر اریکه سلطنت، با شدت بیشتری دنبال شد. گام اول رضاخان برای ایجاد تغییرات گسترده در ایران، ایجاد قشون یا ارتش متحدالشکل بود که منجر به ادغام نیروهای نظامی در یک سازمان واحد شد. روحیه یکسان‌سازی بعدها به بخش‌های دیگر منجمله معماری و نوع پوشش نیز سرایت کرد. دیکتاتور با روش‌های پادگانی سعی داشت تجربه ارتش را در فرهنگ و جامعه نیز اعمال کند. لذا با فرو ریختن ساختمان‌های شهرها دست به بنای خیابان‌ها و ساختمان‌های یک شکل زد و همزمان سعی کرد لباس مردان و زنان را نیز دستخوش یکپارچه‌سازی نظامی نماید. اجبار مردان به استفاده از کلاه پهلوی و لباس فرم، جلوه‌ای نظامی به جامعه ایرانی داده بود. بعدها وی که سفری نیز به ترکیه کرده بود، هوس کرد کلاه لکنی (شاپو) بر سر مردان ایرانی بگذارد و آنان را متمدن نماید!

این دستورالعمل بعدها شامل زنان نیز شد و در قالب قانون کشف حجاب، پوشش زنان را نیز دستخوش تغییراتی کرد و با زیر پا گذاشتن نص صریح قرآن مبنی بر وجوب حجاب بانوان وارد حریم محترم و پاک زنان ایرانی شد و الگوهای غربی را به نحو افسارگسیخته‌ای رواج داد. اتخاذ این سیاست‌های غیرملی مسائلی از لحاظ فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی و سیاسی بر کشور ما تحمیل کرد که نتایج آن تاکنون نیز جامعه ایران را تحت تاثیر آثار سوء خود قرار داده است. امروز شاید بازگشت به الگوهای سابق، سخت و غیرمقدور باشد اما امکان بازبینی این واقعه و بنیان گذاشتن پوششی مبتنی بر شوونات اسلامی و ملی با در نظر گرفتن تحولات روز، مقدور و لازم است.

ملت ایران، ملتی متدین به اصول اسلامی و دارای پیشینه‌ای عمیق در فرهنگ بشری می‌باشد که در خردورزی الگوی مسلمانان و جهانیان در زمینه‌های مختلف بود. این ملت با حفظ شوونات از الگوهای متنوعی استفاده می‌کرد که هیچ‌کدام ناقض اصول اساسی دینت او نبود. استفاده مردان ایرانی از لباس‌های باوقار ایرانی از لحاظ وقار و سنگینی و استفاده بانوان از چادر به عنوان حجاب، خود حکایت از ذوق لطیف ایرانی و شکل‌گیری زندگی آنها بر اساس باورها و اعتقادات و هنجارهای اجتماعی داشت. در این شماره از ایام به بررسی ماجرای لباس متحدالشکل در عصر پهلوی اول می‌پردازیم و این بحث را بهانه‌ای می‌کنیم برای یادآوری این اصل مهم که پوشش هر ملتی بیانگر باورها و تفکرات اوست. آشفتنی در پوشش منجر به آشفتنی فرهنگی و یکسان‌سازی پوشش منجر به قالبی و کلیشه‌ای شدن جامعه می‌شود. می‌توان با نگاهی به گذشته و آنچه امروز با آن مواجهیم با حفظ اصول و در نظر داشتن تنوع به پوششی متناسب با فرهنگ ایرانی و اسلامی خودمان دست پیدا کنیم و آن‌گونه زندگی کنیم که می‌اندیشیم و به آن باور داریم.



www.amejonline.ir
ayam@amejonline.ir
شماره ۲۷
۱۴ تیر ۱۳۸۶ صفحه ۱۶

فصلنامه علمی و پژوهشی مطالعات اسلامی

شاید: ISSN 1735-3785
کلید عنوان: Ayyām (Tihrān)

● حتی نخست وزیر هم مخالف بود!

۲ / طلیعه

● سکولاریسم، باستان‌گرایی و ...

۴ گفتگو با سید مصطفی تقوی

● سیاستمدار وابسته

۶ نقش‌ها/

● تحصیل با لباس تحمیلی

۸ عکاس باشی /

● کلاه‌گذاری، مقدمه کلاهبرداری

۱۰ پرسه/

● ... مو کول به سر کوبی بلوچ‌ها است

۱۲ نهبانخانه /

● تغییر لباس و کشف حجاب ...

۱۴ کتابخانه تخصصی /

● کشف کودتای نوزده

۱۵ یادمان /

● سانسور ناشیانه

۱۶ ایستگاه آخر /



فاطمه معزی

وقتی مرحوم حاج ملاعلی کنی در مقابل قرارداد استعماری رویتر قدعلم کرد و اندکی بعد مرحوم میرزای شیرازی بر قرارداد امتیاز ژری شورید، بریتانیای کبیر آن روز - و دولت انگلیس حقیر امروز - به این نتیجه رسیدند که بزرگترین مانع در مقابل نفوذ و استیلاي آنان در ایران، روحانیت است که باید از بین برود لذا در اولین گام، شیخ فضل الله نوری را در سپیده دم مشروطه به دار کشیدند و سپس با روی کار آوردن عنصری بی‌مایه و وابسته به نام رضاخان با تصویب قانون لباس متحدالشکل کمر به نابودی حتمی نهاد روحانیت بستند که این تحکات با مقاومت مردم و تدابیر بزرگان روحانیت همچون موسس حوزه علمیه قم مرحوم آیت الله شیخ عبدالکریم حائری یزدی در فرجام با شکست روبه‌رو شد. مقاله حاضر پرونده این ماجرا را بازخوانی می‌کند.

رضاخان موسس سلسله پهلوی هنگامی که بر تخت سلطنت تکیه زد بنا را بر آن گذاشت تا مسیر فرهنگ، رسوم، آیین، معماری و تاریخ مردم این دیار کهن را به میل اربابان استعمارگر خود تغییر دهد، چرا که لازمه ماندگاری وی بر تخت سلطنت، سردرگمی و روی آوردن ملت به آیین نو بود تا وی نیز بتواند از این فرصت سود جوید و پایه‌های حکومت خود را مستحکم سازد و در ضمن با این بهانه به سرکوب مخالفان حکومت نو پای خود بپردازد.

در همین حال همسایگان ایران یعنی ترکیه و افغانستان نیز مطابق سیاست‌های از پیش تدوین شده استعماری در همین جاده گام برمی‌داشتند و شاه جدید نیز خواهان همراهی با آنان بود.

در این میان دولتمردانی چون عبدالحسین تیمورتاش و علی‌اکبر داور و نصرت‌الدوله فیروز نیز از مشوقان وی در این موضوع بودند^۱ چرا که با این ترتیب خود را به غرب، نزدیک‌تر از پیش احساس می‌کردند. بر اساس این ملاحظات بود که هنوز چندی از به سلطنت رسیدن وی نگذشته بود که زمزمه‌هایی مبنی بر تغییر کلاه شنیده شد. کلاه‌های معمول این دوره کلاه‌های نمادی، مقوایی و پوستی بود که لبه‌ای نداشت و تمام مردان ایرانی از آنها استفاده می‌کردند و حتی در زیر آن عرقچین بر سر می‌گذاشتند تا سرشان برهنه نباشد.^۲ روزنامه مورنینگ پست در تاریخ ۲۵ خرداد ۱۳۰۵ در مقاله‌ای تحت عنوان «تقلید از اروپاییان، تغییر کلاه مردها» به تغییرات سیاسی و اجتماعی ترکیه اشاره کرد و مردم ایران را نیز مشتاق

این تحولات نشان داد:

کلاه مردانه اروپایی هنوز شایع نشده ولی مردها یک قسم کلاه لبه دار می‌پوشند که همان منظور را تاءمین می‌کند و اکنون عده زیادی این کلاه را که شبیه به کلاه پاسپانه‌ای اتریشی است بر سر می‌گذارند.^۳

این کلاه جدید همان کلاه مقوایی مرسوم بود که از مقوا و ماهوت سیاه تهیه می‌شد با این تفاوت که نقابی به جلوی آن دوخته شد. ایرج میرزا کلاه مزبور را این گونه توصیف می‌کند:

دوخته بر دور کلاهش لبه وان لبه بر شکل مه یک شبه^۴

اجباری شدن لباس و کلاه جدید

طرفداران کلاه پهلوی چندان زیاد نبودند و در بین رجال نیز اکثراً همان کلاه‌های قبلی را استفاده می‌کردند. در همین حال که صحبت از کلاه نو بود بحث لباس متحدالشکل نیز مطرح شد و ادارات دولتی از آن استقبال کردند اما هنوز استفاده از کلاه و لباس به صورت جدی دنبال نمی‌شد.

یک سال بعد در سال ۱۳۰۶ این موضوع به صورت جدی‌تر درآمد و در ابتدا نیز طرح لباس متحدالشکل و کلاه در ادارات و مدارس اجباری شد. در خرداد این سال، داور وزیر عدلیه دستور داد که برای مامورین این وزارت‌خانه لباس متحدالشکل به این شرح تهیه شود: «کت و شلوار خاکی با نوار و دکمه‌های مخصوص (با علامت طاق کسری) و کلاه پهلوی».^۵ در تیر همین سال دستور داده شد که کلیه روسای ادارات، شعب وزارتخانه‌ها و نمایندگان مجلس باید کلاه

پهلوی بر سر بگذارند.^۶ و به منظور ترویج آن، در اخبار روزنامه‌ها وقتی از ملاقات وزرا یا دیگر دولتمردان با شاه خبر می‌دادند به کلاه آنان نیز حتما اشاره می‌کردند.

ولی با وجود تبلیغات فراوانی که در مورد فواید این کلاه در نشریات می‌شد و حتی آن را به کلاه باستانی نیز تشبیه کردند^۷ اما هنوز هم بسیاری، از به سرگذاشتن این کلاه سر باز می‌زدند؛ حتی وزراء در نزد شاه با کلاه پهلوی حضور می‌یافتند اما در مجلس با کلاه پیشین حاضر می‌شدند. «تدین» وزیر معارف، اولین وزیری بود که در مجلس با کلاه پهلوی حاضر شد و چون سید بود «نوار سبزی به مناسبت سیادتش در جلوی کلاه»^۸ داد. سرانجام در مرداد ۱۳۰۶ وزارت دربار رسماً خطاب به حکام و مامورین دولتی اعلام کرد که لباس رسمی برای حضور در نزد شاه کت و شلوار و کلاه پهلوی است و آنها ملزم به استفاده از آن می‌باشند.^۹ این بخشنامه برای حکام تمام شهرها بدون در نظر گرفتن شرایط زیستی آنان صادر شد و مشکلات بسیاری را برای اهالی این مناطق پیش آورد. حاکم ساوه پس از دریافت این بخشنامه در نامه‌ای خطاب به وزارت داخله نوشت:

مقام منیع وزارت جلیله داخله ؛

این که در باب لباس امر فرموده‌اید که مطابق نمونه اعضای این دفتر تهیه نمایند خاطر مبارک را مستحضر می‌دارد که ساوه به واسطه کنار بودن فاقد خیلی چیز است من جمله کلاه‌دوز معمولی را هم ندارد. کلاه اهالی نمندی است به علاوه خیاطی که مناسب می‌تواند بدوزد نیست. در این خصوص تکلیف اعضاء این دفتر چیست. فقط آقای فتحعلی خان عینی کلاه پهلوی را در طهران تهیه [کرده] و

دارای فرم است. برای سایرین غیر مقذور است [که] به آنچه امر فرمایید اطاعت نمایند.^{۱۰}

گرچه شاگردان مدارس نیز ملزم به رعایت این پوشش بودند ولی خانواده‌های آنان از این امر راضی نبودند و «به آسانی زیر بار نمی‌رفتند»^{۱۱} و آنچه که شاه متمایل به آن بود به این راحتی به دست نمی‌آمد. نکته جالب در این ماجرا سردرگمی خود دربار بود. از سویی بخشنامه صادر می‌کرد که استفاده از کلاه پهلوی در مراسم سلام، اجباری است و از سوی دیگر در سومین جشن تاجگذاری رضاشاه در ۴ اردیبهشت ۱۳۰۷ مدعوین همگی با کلاه بی‌لبه حضور یافتند و توجیه حامیان این طرح این بود که «...با کلاه لبه‌دار، پوشیدن جبه چندان پسندیده نبوده و از این جهت کلاه بی‌لبه در مجالس رسمی معمول گردیده است...»^{۱۲} شاه نیز خود در هر فرصتی به تبلیغ می‌پرداخت و پیشرفت و اصلاحات را منوط به اتحاد شکل و اتحاد لباس می‌خواند^{۱۳} حال چگونه این دو با هم ارتباط می‌یافتند، نکته‌ای بود که ظاهراً تنها او و مشاورانش بر آن آگاه بودند.

بعد از ادارات و مدارس و وزارتخانه‌ها حال فشار بر روی اصناف مختلف بود و آنها به بهانه‌های مختلف مجبور به برگزاری جشن بودند تا یکپارچگی کلاه و لباس خود را به نمایش بگذارند. در جشن صنف قصاب یکی از اعضاء این صنف در حالی که کلاه پهلوی بر سر داشت لایحه‌ای را که مضمون آن به طور قطع نه از سوی قصابان بلکه از نهادی بالاتر تدوین شده بود به این شرح قرائت کرد:

... ما ملت ایران تا چند سال قبل یتیم و بی‌پدر بودیم و از شدت حیرت و سرگردانی هر یک راهی رفته و حتی دست نفاق هر یک از ما را به لباسی ملیس کرده بود که برادر، برادرزاده نمی‌شناخت. تا آن که خدای قادر در ایران به وجود مقدس

بازخوانی پرونده لباس متحدالشکل و بازتاب‌های آن

حتی نخست وزیر هم مخالف بود!



اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی پهلوی پدر تاجدار محبوب ما به ما یک مشت بدبخت مظلوم منت گذارده و غبار ملال یک صدساله را از چهره مازدود و آن چه نفاق و تشبثات بود به نیروی شاهنشاه عظیم‌الشان از بین رفت اکنون که آخرین اثر یعنی کلاه‌های مختلف دارد از بین می‌رود ما صنف قصاب با کمال افتخار کلاه پهلوی را تاج سر خود نموده...^{۱۴}

مخالفت رجال دین و سیاست

اما برگزاری این گونه جشنها و جلسات متعدد در وزارتخانه‌ها و دستورالعمل‌های فراوان برای تغییر لباس ثمر چندانی جز اتلاف وقت و هزینه نداشت. سرانجام برای آن که این طرح - که خود زمینه مناسبی برای اقدامات بعدی به شمار می‌رفت - به ثمر برسد و راه پیشرفت و اصلاحات سهل شود، راهی دیگر در پیش گرفته شد و آن هم اجباری کردن کلاه و لباس متحدالشکل بود. در دی ماه ۱۳۰۷ طرح لباس متحدالشکل به تصویب مجلس هفتم رسید. یکی از مخالفان جدی این طرح آیت‌الله حاج سیدرضا فیروزآبادی معتقد بود که: «...در این مملکت که در همه چیز، آزادی به مردم می‌دهند [اگر] در لباس مردم آزادی ندهند، یک چیز مضحکی است [!] علاوه بر این شان مجلس را اجل از این می‌دانم که در مملکتی که ما نقدا هیچ نداریم مگر با هو، خودمان را ریشخند کنیم»^{۱۵} و از سوی دیگر با جریمه و آزار مردم در این مورد به مخالفت پرداخت ولی این مخالفتها به جایی نرسید و طرح لباس متحدالشکل در ۶ دی ماه با چهارماده به تصویب مجلس شورای ملی رسید. بر طبق ماده اول این قانون «کلیه اتباع ذکور ایران که بر حسب مشاغل دولتی دارای لباس مخصوص هستند در داخله مملکت مکلف هستند که ملیس به لباس متحدالشکل بشوند» و ماده دوم این قانون هشت طبقه روحانیون را از پوشیدن لباس متحدالشکل معاف می‌کرد و ماده سوم آن به جریمه می‌کرد که به متخلفین از این قانون تعلق می‌گرفت مربوط می‌شد بر طبق این قانون که از اول فروردین ۱۳۰۸ لازم‌الاجرا بود شهرنشینان متخلف به جزای نقدی یک تا پنج تومان و یا حبس یک تا هفت روز محکوم می‌شدند.

خلع لباس روحانیت، هدفی محوری

از فردای روزی که این قانون به تصویب رسید مطبوعات با قوت بیشتری به مدح کلاه و لباس نو پرداختند. یکی در مقاله خود پس از بر شمردن معایب لباس پیشین و مضرات آن، این اقدام را در الغای امتیازات طبقاتی موثر خواند^{۱۶} و اقدام دیگر، انتشار اخبار مربوط به جشنهایی بود که در سراسر کشور به این منظور برپا می‌شد. اما قانونی کردن لباس و کلاه نیز راه حل نبود و هنوز بسیاری به مخالفت می‌پرداختند و از سر گذاشتن این کلاه و بر تن کردن لباس جدید اکراه داشتند. مهدبقلی خان مخبرالسلطنه نخست وزیر وقت، خود از مخالفان این داستان بود. او در این مورد به خوبی آگاه بود که:

ظاهراً قصد از تغییر لباس از بین بردن لباس اهل علم است که بسیاری مردم عادی در بردارند و وسیله اخاذی است و لباس فقر که به بهانه ولگردی و گدایی همه قسم لباس به لباس کوتاه بی دامن با دامن در مملکت به اسامی مختلف متداول است به هر حال و هر قصد پیشنه‌ای به مجلس شد و لباس متحدالشکل به تصویب رسید. ۵ دی ۱۳۰۷ و بر سر عمامه زد و خوردها شد. مقرر گشت امتحان در کار بیاید؛ وزراء کمربند را مبدل به کت کرده بودند شاه خودش لباس قزاقی داشت من چند روزی خودداری کردم تاروزی شاه در هیئت (وزیران) یقه مرا گرفت فرمودند بدهم برایت یک دست کت و شلوار بدوزند عرض کردم حالا که میل مبارک است خودم تدارک می‌کنم برای جلسه دیگر حاضر کردم.^{۱۷}

این قانون راه را برای نظارت و اعمال فشار بر روحانیون باز کرد و در ۱۵ اسفند ۱۳۰۷ نظامنامه‌ای برای اجرا به وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه ابلاغ شد که بر طبق آن، روحانیونی که از مراجع تقلید، گواهی یا اجازه‌نامه اجتهاد نداشتند و یا در امتحانات شرکت نکرده بودند و یا در امتحانات مربوط رد شده بودند حق پوشیدن لباس روحانیت را نداشتند.^{۱۸} بیهوده نیست که این شعر را در وصف تحولات این سال سروده‌اند:

در سال هزار و سیصد و هفت
عمامه به کلی از میان رفت^{۱۹}

گسترش فساد در زمان رضاخان

مرحوم آیت‌الله سیدحسین بدلا از علمای بزرگ و بنام قم، در خاطرات خود که توسط مرکز اسناد انقلاب اسلامی به چاپ رسیده است، پیرامون عصر سیاه رضاخانی و اختناق آن دوران اشارات شیوا و خاطرات شیرینی دارند که در زیر بخشی از آن را تقدیم می‌کنیم:

رضاخان این توفیق را پیدا کرد که بر قدرتهای داخلی چیره شود و موافقت دول اجنبی را هم جلب کند و از راه آزادی‌های جنسی که خواست غریبها بود. ایران را به بازار فرهنگ غرب تبدیل و فحشا و منکر را در میان مردم مذهبی ما رواج دهد. ادامه همین روند بود که به ایجاد محله بدنام تهران انجامید و بی‌عفتی و بی‌عصمتی مایه فخر و مباهات برخی از مردان و زنان ما شد. با این حال، مردم اصیل و خداجوی ما، تا آنجا که در توان داشتند به طور خودجوش با اشاعه فحشا، بخصوص در محله‌های خودشان مبارزه کردند. مردم کوچمه همت آباد، به عنوان امر به معروف و نهی از منکر در تلاش و تکاپو بودند که حیثیت از دست رفته محله‌شان را به آن بازگردانند. اینجا بود که رژیم منحوس پهلوی برای خنثی کردن این اقدام، در قالب اعلامیه‌های تند و شدیدالحن، امر به معروف و نهی از منکر را قدغن اعلام کرد و آن را وظیفه دولت خواند. اما مردم و علمای ما همچنان به وظیفه شرعی خود عمل می‌کردند و اعتنایی به سردمداران رژیم نمی‌کردند. تا این که حادثه خونین گورشاد و دستگیری بزرگانی همچون آقا شیخ محمدتقی، مهر سکوت را بر دهان‌ها زد و اختناق بر این کشور سایه افکند.

رژیم، دیگر آزادانه به اعمال خلاف شرع و عقل خود ادامه می‌داد. کم‌کم دسته‌های عزاداری در خیابان‌ها جای خود را به کارناوال‌های بزرگ داد. ماشین‌ها و کامیون‌های بزرگ به صورت کاروانی و از پی هم در خیابان‌ها به حرکت درمی‌آمدند. ظاهر ماشین‌ها را با پرچم‌های سبز و سرخ تزیین کرده بودند و در حالی که در درون آنها مفاسد زیادی رخ می‌داد. اگر هم کسی اعتراض می‌کرد، تحت تعقیب قرار می‌گرفت و دستگیر می‌شد...^{۲۰}

سختگیری نسبت به شعائر دینی در زمان رضاخان

عجیب اینجاست که همین جماعت قزاق که خود را سینه چاک امام حسین^ع می‌دانستند، تغییر مشی دادند و دشمن عزاداران سیدالشهدا شدند و حتی شب عاشورا، بچه‌هایی را که «حسین حسین» می‌گفتند، مورد تعقیب قرار می‌دادند. در نهایت، عزاداری ممنوع شد و تنها کسانی اجازه خطابه داشتند که به مدرسه سپهسالار (شهید مطهری کنونی) مراجعه کرده، ثبت‌نام نمایند و آموزش وعظ و خطابه ببینند و بعد به سخنرانی بپردازند. البته روضه‌خوانی همچنان قدغن بود...^{۲۱}

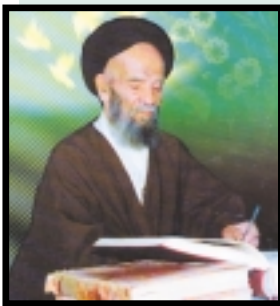
بیشتر فشار هم روی افراد روحانی و اقشار متدین بود. یکبار درباره خود من برای سفر به قم، به قدری سختگیری کردند که نتوانستم از راه عادی مسافرت کنم.

هفتاد سال خاطره از آیت‌الله سید حسین بدلا

که این تغییر که از فکر بلند شاه سرچشمه می‌گرفت برای این بود که «امتیاز آقایی را که اروپایی‌ها با کلاه خود داشتند از بین برد».^{۲۲} به این ترتیب بود که کلاه شاپو را میان مردان متداول ساختند اما نه به سهولت بلکه همان مسیری طی شد که برای اجباری کردن کلاه پهلوی فراهم کرده بودند، یعنی ابتدا اندر مزایای این کلاه، جلسات سخنرانی و گاردن پارتی برگزار کردند و مقالات متعدد به چاپ رسید، تا این که باز هم در تیر سال ۱۳۱۴ متحدالمالی از سوی دولت فروغی منتشر شد که اعلام می‌کرد «استفاده از کلاه بین‌المللی برای مامورین دولتی اجباری است و باید هر چه زودتر کلیه مامورین کلاه خود را تغییر دهند و هریک از مامورین و مستخدمین تعلیل یا استنکاف نمایند فوراً منتظر خدمت خواهند شد».^{۲۳}

نخست‌وزیر در صف مخالفان

این بار نیز مخالفان هم مردم و هم برخی از دولتمردان بودند. آنان به خوبی می‌دانستند که این عمل، نمایشی مضحکی بیش نیست، مخبرالسلطنه زمانی که از شاه شنید این هم‌رنگی برای این است که مورد تمسخر واقع نشوند به خوبی آگاه بود که «زیر کلاه است که مسخره می‌کنند و تقلیدهای بی‌حکمت».^{۲۴} یک هفته‌ای از این دستور نگذشته



بود که در مشهد مقدس شیخ بهلول واعظ، به این پوشش جدید معترض شد و مردم وی را همراهی کردند و سرکوب قوای دولتی منجر به فاجعه مسجد گوهرشاد در تاریخ ایران شد. مطبوعات در همراهی با کشتار حکومت، به این مطلب می‌پرداختند و مخالفان را دیوانه یا فناتیک می‌خواندند.

اگر کسی را با شاپو می‌دیدید خود را جمع می‌کردید به عبارت آخری این حس شما ناشی از این بود که خود را نسبت به او حقیر و کوچک می‌دیدید و درحقیقت در باطن می‌گفتید اوه اروپایی در صورتی که شما با او چه فرقی داشتید... شما یک مرد ایرانی هستید با یک فرد از متمدن‌ترین ملل دنیا از هیچ حیث فرق نداشتید فقط تفاوت کلاه و این سبب بالاتری اواز شما بود... در این صورت آیا شما که مرد غیور و یک ایرانی مترقی هستید حاضر می‌باشید که بین خود و یک شاپو به سر اینقدر امتیازی ببینید چه مانعی در این مقصود بود هیچ بعضی عوام این کلاه را به دین بستند البته اینها از طبقه عوام یعنی متعصب و جاهلند و فکر محدودشان قابل این است که گول شخص نادانی مانند بهلول را بخورند...^{۲۵}

تغییر کلاه این بار بر صادرات اروپا رونق بخشید و انواع و اقسام کلاه‌های اروپایی از حصیری گرفته تا سیلندر و کپی به ایران وارد می‌شد و در پی آن اعلامیه‌ها منتشر می‌شد تا راه و رسم کلاه گذاشتن بر سر را به مردم این دیار بیاموزند. اما روحانیون مبارز و آگاه در این میان بی‌کار نبودند و مخالفت خود را اعلام می‌کردند و به منظور یافتن راه حل به مذاکره و گفت‌وگو می‌نشستند اما حکومت جبار رضاشاه با هر صدای مخالفی برخورد خشونت‌آمیز می‌کرد و در همین راستا بود که آیت‌الله سیدابوالحسن انجلی و آیت‌الله میرزا صادق آقا را که از معترضین به کلاه شاپو بودند دستگیر و به سمنان تبعید کردند.^{۲۶}

این آخرین قدم حکومت پهلوی برای رسیدن به ملل متمدن و تناسب با مردم دنیا نبود و باید گامی دیگر برمی‌داشتیم تا به پای مردم دنیا برسیم بنابراین در دی همین سال دستور دیگری از راه رسید که همانا کشف حجاب زنان بود که خود میحسبی دیگر است که باید به صورت مفصل از آن پرده برداشت.

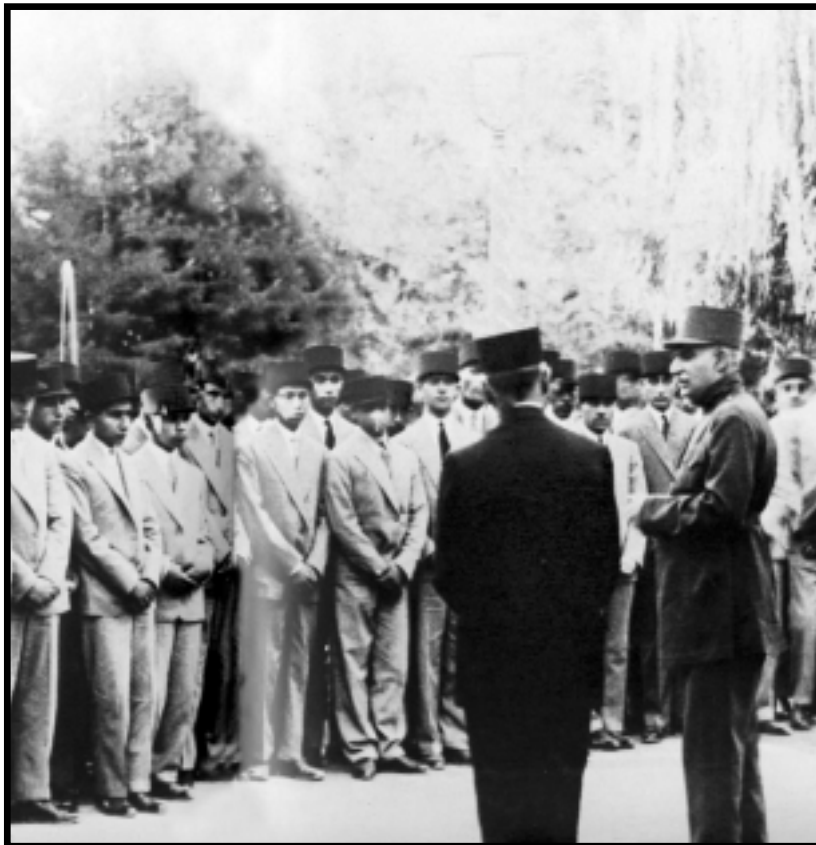
پی‌نوشت:

- ۱- محسن صدر، خاطرات صدراشرف، تهران، وحید، ۱۳۶۴، ص ۲۹۱
- ۲- جعفر شهری، طهران قدیم، تهران، معین، ۱۳۷۱، ص ۴۵۶/۱
- ۳- رستاخیز ایران، گردآورنده: فتح‌الله نوری اسفندیاری، تهران، ابن‌سینا، ص ۲۹۹
- ۴- محمد اسحاق، سخنران نامی ایران در تاریخ معاصر، تهران، طلوع، ۱۳۷۱، ص ۱۹۵
- ۵- روزنامه اطلاعات، ۴ خرداد ۱۳۰۶
- ۶- همان، ۳ تیر ۱۳۰۶
- ۷- همان، ۲۹ مرداد ۱۳۰۶
- ۸- همان، ۱۳ تیر ۱۳۰۶
- ۹- همان، ۱۵ مرداد ۱۳۰۶
- ۱۰- واقعه کشف حجاب، اسناد منتشر نشده از واقعه کشف حجاب در عصر رضاخان، تهران، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی و موسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۱، ص ۳۴
- ۱۱- ابراهیم صفایی، رضاشاه کبیر در آینه خاطرات، تهران، وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۵۵، ص ۲۱۷
- ۱۲- اطلاعات در یک ربع قرن، تهران، اطلاعات، ۱۳۲۹، ص ۳۲
- ۱۳- اطلاعات، ۱۲ شهریور ۱۳۰۷
- ۱۴- همان، ۱۷ مهر ۱۳۰۷
- ۱۵- مذاکرات مجلس، ۵ دی ۱۳۰۷
- ۱۶- اطلاعات، ۸ دی ۱۳۰۸
- ۱۷- مهدبقلی خان هدایت، خاطرات و خطرات، تهران، زوار، ۱۳۴۴، صص ۳۸۳-۳۸۲
- ۱۸- تغییر لباس و کشف حجاب به روایت اسناد، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸، ص ۳۱
- ۱۹- حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران، ۷/۵-۲۰، روزنامه خاطرات عین‌السلطنه، ۱۰/۷۶۵۱-۲۱، یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، تهران، فردوسی، ۱۳۶۱، ص ۴۳۱/۴-۲۲، روزنامه خاطرات عین‌السلطنه، ۱۰/۷۸۰۶-۲۳، رضاشاه کبیر در آینه خاطرات، ص ۲۴۶-۲۴۴
- ۲۰- تغییر لباس و کشف حجاب، ص ۵۸
- ۲۱- خاطرات و خطرات، ص ۴۰۷-۲۶۰
- ۲۲- روزنامه اطلاعات، ۴ مرداد ۱۳۱۴-۲۷، حسین مکی، تاریخ بیست ساله، ۲۵۲/۶



شهید مدرس می فرماید: وقتی به نجف رفتم و در سامرا خدمت میرزای شیرازی - که عظمتی فوق تصور داشت - رسیدم، داستان پیروزی واقعه دخانیه [جنبش تحریم تنباکو] را برایش تعریف نمودم. آن مرد بزرگ آثار تفکر و نگرانی در چهره اش پیدا شد و دیده اش پر از اشک گردید. علت را پرسیدم چون انتظار داشتیم مسرور و خوشحال شود، فرمود: حالا حکومت های قاهره فهمیدند قدرت اصلی شیعیان کجاست، حالا تصمیم می گیرند این نقطه و این مرکز را نابود کنند. نگرانی من از آینده جامعه اسلامی است. مدرس می افزاید: میرزا به من گفت: سید تو نگذار چنین اتفاقی بیفتد و با بیان او کارم سخت تر و صعب تر شد. (مجلس و پژوهش، سال ۲، ش ۷، ص ۱۹۰)

جریان فوق نشان می دهد که میرزای شیرازی آن پیر حقیقت بین، در خشت خام می دید که پس از نهضت رژی و مشاهده نفوذ روحانیت، استعمار انگلیس چگونه به تکاپو می افتد تا در پوشش تجدد و نوگرایی و در قالب لباس متحدالشکل با روحانیت در افتد. و جالب آن که او به نقش خطیر شهید مدرس نیز در این میان واقف بوده و اشاره می کند. گفتگوی حاضر به بررسی وجوه مختلف این سیاست شیاطانی استعمار می پردازد.



سید مصطفی تقوی از محورهای سیاست فرهنگی در عصر رضاخان می گوید

سکولاریسم، باستان گرایی و غرب محوری

با اهداف حکومت رضاخان ناسازگار بود، بلکه می توانست دستمایه مبارزه با بریتانیا و هر بیگانه دیگری را نیز فراهم سازد. سکولاریسم و دین زدایی و ویران سازی فرهنگ جامعه یکی از محورهای عمده و کلی سیاست های فرهنگی رضا شاه را در بر می گرفت. پهلوی اول برای پر کردن جای فرهنگ مغضوب خود، از یکسو به ایران قبل از اسلام روی آورد و مهمتر و گسترده تر از آن به فرهنگ غرب تمسک جست تا با حاکم کردن آن فرهنگ بر جامعه ایرانی، به همه آن اهدافی که برای آنها بر سر کار آمده بود، دست یابد. بدین گونه است که سکولاریسم، باستان گرایی و غرب باوری، محورهای کلی سیاست های فرهنگی حکومت رضا شاه بودند.

به سکولاریسم، دین زدایی و غربگرایی اشاره کردید، موضوع تغییر لباس را تا چه اندازه با گرایش های حکومت رضا شاه به سوی غرب و بریتانیا در پیوند می بینید؟

مساله متحدالشکل کردن افراد جامعه بخشی از طرح کلی تجدد و نوسازی جامعه قلمداد می شد. البته آغاز این مساله از دوره رضا شاه هم نبود، بلکه پیشینه آن به قبل از مشروطیت بازمی گشت. میرزا حسین خان سپهسالار، صدراعظم غربگرای ناصرالدین شاه در دوره صدارت خود اقدام به تغییر کلاه و لباس مقامات عالی رتبه دولتی کرد. خود ناصرالدین شاه نیز پس از سفر به اروپا نسبت به تغییر لباس اندرون دربار توجه پیدا کرد. در مجموع، به نسبت ارتباط و آشنایی برخی از افراد با جوامع اروپایی، مساله تقلید از آنها، از جمله تقلید در پوشاک برای عده ای مطرح می شد، اما با توجه به ساختار فرهنگی جامعه و پیوند مردم با باورها و ارزشهای دینی و ملی، این مساله تنها در میان معدودی از خواص باقی ماند و به سطح عمومی جامعه سرایت نکرد.

در دوره رضاشاه، غربی کردن ایران برای بلوک غرب افزون بر جنبه های اقتصادی و فرهنگی، به یک هدف امنیتی نیز تبدیل شده بود، زیرا ادامه ناسازگاری فرهنگی جامعه ایران با جهان غرب می توانست به

ابزارها و اهرمها را برای این منظور به کار بگیرد. به این ترتیب، بدون درک ماهیت سیاسی حکومت رضاشاه، ماهیت و شکل سیاست های فرهنگی آن نیز به خوبی شناخته نمی شوند.

طرح تعیین لباس متحدالشکل در چه شرایط سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی مورد توجه رضاشاه قرار گرفت و عوامل داخلی و خارجی تاثیرگذار در تکوین این طرح چه بود؟

حکومت رضاشاه مولود نیازهای دولت بریتانیا در سالهای پایانی قرن سیزدهم و سالهای آغازین قرن چهاردهم هجری شمسی بود. هنگامی که در بحبوحه جنگ جهانی اول، نظام سیاسی دولت روسیه دستخوش تغییر شد و رژیم مارکسیستی در آن کشور به حکومت رسید، ایدئولوژی دولت بریتانیا در منطقه آسیا و خاورمیانه به چالش کشیده شد. همچنین بحران های اقتصادی ناشی از جنگ، دولت بریتانیا را تحت فشار قرار می داد تا قوای نظامی خود را از بسیاری مناطق، من جمله ایران، خارج سازد.

ایران به عنوان یک منطقه ژئواستراتژیک که نفت هم در آن کشف شده بود، برای بریتانیا از اهمیت اساسی برخوردار بود و خروج قوای آن دولت از ایران بدون اطمینان از تامین منافع بریتانیا امکان نداشت. بریتانیا در آن مقطع تاریخی تامین منافع خود در ایران را منوط به سر کار آوردن دولتی می دید که بتواند جامعه ایران را از افتادن در دامان دولت جدید روسیه بازدارد و از هر گونه خیزش و جنبش ملی بر ضد منافع و سیاست های بریتانیا نیز جلوگیری کند و ایران را در مدار بلوک غرب ادغام کرده و نگه دارد. در همین راستا آیرونساید در خاطرات خود می نویسد که تنها یک دیکتاتوری نظامی در ایران می تواند همه مشکلات ما را حل کند. حکومت رضاشاه مولود چنان نیازها و چنین تصمیم هایی بود. روشن است که چنین حکومتی ناگزیر باید بسترهای اقتصادی و فرهنگی متناسب با اهداف خود را فراهم سازد، لذا در چنین مسیری سیاست های فرهنگی رضاشاه شکل گرفت. از آنجا که ساختار و عناصر فرهنگی موجود جامعه

با تشکر از شما، لطفا توضیحاتی پیرامون سیاست های کلی فرهنگی دوره رضاشاه و نوع تعامل و ارتباط آن با مسائل سیاسی و اقتصادی آن روزگار بیان بفرمایید.

سیاست و اقتصاد و فرهنگ، سه پایه حیات اجتماعی یک جامعه و کشور را تشکیل می دهند. همان گونه که بدون این ارکان سه گانه، اصولا جامعه موجودیت و معنا پیدا نخواهد کرد، بدون وجود توازن و تناسب میان آنها استمرار حیات اجتماعی نیز در عمل میسر نخواهد شد. به بیان دیگر، هر نظام سیاسی نیازمند نظامهای اقتصادی و فرهنگی خاص خود است، همان گونه که هر نظام فرهنگی یا اقتصادی خاص، نظام سیاسی متناسب با خود را می طلبد. بنابراین، همین که تناسب و توازن میان این سه حوزه از میان برود، تنشهای اجتماعی یکی پس از دیگری رخ نموده و همچنان ادامه خواهد یافت تا هنگامی که حوزه غالب و برتر، موفق بشود دو حوزه دیگر را با خود همراه و متناسب نماید.

در فرآیند تعامل و دادوستد میان این سه حوزه، هیچ گونه تقدم و ترتب زمانی ثابتی وجود ندارد. یعنی این گونه نیست که همواره تغییرات از حوزه فرهنگ شروع شده و به ترتیب به حوزه های اقتصاد و سیاست سرایت کند و یا برعکس. بلکه گاهی حوزه فرهنگ در ابتدا دستخوش دگرگونی شده و از سطح مناسبات سیاسی و اقتصادی موجود فراتر رفته و به عنوان حوزه برتر، دو حوزه دیگر را به چالش می کشد و گاهی مناسبات اقتصادی تکامل یافته و ساختار سیاسی، فرهنگی متناسب با خود را می طلبد و گاه هم حوزه سیاست غلبه یافته و در صدد برمی آید تا حوزه های اقتصاد و فرهنگ را به استخدام خود در آورد.

با این مقدمه، بحث درباره سیاست های فرهنگی دوره رضاشاه چارچوب علمی و روشنی پیدا می کند. دوره رضاشاه دوره ای بود که حوزه سیاست بر دو حوزه دیگر مسلط شده و بدون همسو کردن حوزه های فرهنگ و اقتصاد، حیات خود را در معرض تهدید می دید. روشن بود که باید همه امکانات کشور و همه

روبارویی ایران و غرب و خروج این کشور از مدار جهان سرمایه داری بینجامد و این می توانست امنیت حوزه سلطه و نفوذ غرب و بریتانیا را در این بخش از جهان به خطر بیندازد. از این رو، در آن مقطع تاریخی به این نتیجه رسیدند اکنون که قدرت سیاسی را در دست دارند باید با اعمال زور به سرکوب فرهنگی بومی رفته و از این طریق، این ناسازگاری فرهنگی را از میان بردارند. طرح لباس متحدالشکل در چنین شرایطی و با چنین هدفی مطرح شد.

روشن است که لباس و پوشش فی نفسه وسیله ای برای رفع نیازهای زیستی بشر بوده و دارای جهت گیری خاص نیست. تنها در هنگامی که دو قوم یا دو جامعه به گونه ای با هم ارتباط برقرار می کنند و این ارتباط جنبه رقابت و منازعه و اعمال سلطه و نفوذ به خود بگیرد، آنگاه پوشاک و لباس به عنوان یک نماد فرهنگی و یک شاخصه تمایز میان آن دو جامعه و یکی از عناصر هویت اجتماعی تلقی می شود. در چنین صورتی است که تغییر لباس دارای جهت گیری سیاسی بوده و به عنوان یک اقدام هدفدار، پی گرفته می شود. در دوره رضاشاه نیز با توجه به آنچه گفته شد چون لباس و نوع پوشش جامعه ایران پیوندی نمادین با فرهنگ و هویت جامعه پیدا کرده بود، به عنوان یک اقدام هویت ستیز مورد توجه قرار گرفته بود.

طرح لباس متحدالشکل بر چه اصولی استوار بود و مهمترین شخصیت ها، رجال و احیانا احزاب و جریان های فکری - فرهنگی ای که در عملی شدن طرح، مددکار رژیم دیکتاتوری شدند، چه کسانی بودند؟

پیش از این به اهداف تاسیس سلسله پهلوی اشاره کردیم، با توجه به آن اهداف، مشروطه خواهان سکولار و روشنفکران غربگرا که پس از تحولات نهضت مشروطیت، به نظام دیکتاتوری روی آورده و آن را برای تحقق اهداف خود مناسب یافتند، بدنه اجرایی و مشورتی سیاست های رضاشاه را تشکیل دادند. بنابراین، برای شناخت پشتوانه های فکری و فرهنگی طرح لباس متحدالشکل، بازشناسی محورهای اندیشه و رویکرد روشنفکران غربگرا ضروری است. روشنفکرانی که نقش مشاوران و نظریه پردازان فرهنگی رضاشاه را اجرا می کردند، برخی از بازیگران نهضت مشروطیت و تحولات پس از آن بودند. آبخشور اندیشه های این افراد، آموزه ها و آثار افرادی مانند میرزا فتحعلی آخوندزاده و ملکم خان محسوب می شود. چنین آموزه هایی در مجموع بر مبنای نفی مطلق خود و فرهنگ خودی و جذب مطلق فرهنگ غرب استوار بود. به بیان دیگر، شیدایی نسبت به تمدن غرب و خودباختگی در برابر آن، شاخصه بارز بینش و روش این افراد بود. جمله معروف سیدحسن تقی زاده - مشروطه خواه همکار رضاشاه - که ایرانی باید از فرق سر تا نوک پا در همه شئون فرهنگی شود، نماد این رویکرد است.

این خلدون، مورخ و جامعه شناس معروف، خودباختگی افراد یک جامعه در برابر جامعه دیگر را به خوبی تبیین می کند. او می گوید: «در نهاد انسان همواره اعتقاد به کمال و برتری قوم پیروزی که ملت شکست خورده را مسخر خود می سازد حاصل می شود... و هرگاه چنین پندار غلطی به قوم مغلوب دست دهد و مدتی بر آن ادامه دهد، سرانجام به اعتقادی مبدل می شود، پس در اکتساب کلیه آداب و شئون قوم غالب می کوشد و به آنان تشبه می جوید... و به علت همین گونه اشتباهات می بینیم که قوم مغلوب خواه در نوع لباس و مرکوب و سلاح و خواه در رنگ و پوشیدن و به کار بردن و حتی شکل و رنگ آنها همواره از قوم پیروز تقلید می کند و بلکه در همه عادات و شئون زندگی به آن قوم تشبه می جوید... چنان که بیننده با دیده حکمت بنگرد درمی یابد که این وضع علامت استیلا و غلبه است.» در واقع این نظریه ابن خلدون، مبنای فکری طرح تغییر لباس و متحدالشکل کردن البسه در دوره رضاشاه را روشن می سازد.

روند تاریخی طرح و سپس تصویب موضوع لباس متحدالشکل چگونه بود و مواد قانونی آن چه الزاماتی را به جامعه ایرانی تحمیل می کرد؟

پس از تصرف قدرت سیاسی از طریق کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و رسیدن رضاخان به سلطنت و تثبیت قدرت او، بتدریج نوبت اجرای اهداف کودتا می رسید. رضاخان در فاصله میان کودتا تا رسیدن به سلطنت، همواره نسبت به شعار ملی و دینی اظهار علاقه می نمود، اما پس از نیل به سلطنت، اهداف واقعی خود را نشان داد. یکی از این برنامه ها که به اتحاد شکل البسه و تبدیل کلاه معروف گردید، در جلسه مورخ ۶ دی ماه ۱۳۰۷ مجلس هفتم شورای ملی به تصویب رسید و بر طبق آن کلیه اتباع ذکور ایرانی در داخل مملکت مکلف گردیدند که به لباس متحدالشکل ملبس شوند. به این ترتیب، همه مردان ایران مجبور شدند که کت و شلوار و کلاه مخصوص موسوم به کلاه پهلوی را بپوشند. از آنجا که این اقدام با فرهنگ عمومی ناسازگار بود، با واکنش و مقاومت جامعه روبه رو شد و به همین دلیل دولت پهلوی برای اجرای آن به خشونت رو آورد. ماده اول این قانون کلیه کارمندان دولت را ملزم به اجرای آن می کرد. ماده دوم، مجتهدین و چند گروه از روحانیون را از این قانون مستثنی می کرد. ماده سوم می گفت متخلفین از این قانون در صورتی که شهرنشین باشند به جزای نقدی از یک تا ۵ تومان یا به حبس از یک تا ۷ روز و در صورتی که شهرنشین نباشند به حبس از یک تا ۷ روز به حکم محکمه محکوم خواهند گردید. هیات دولت که به دستور مورخ ۱۰ دی ماه رضاشاه مامور اجرای این قانون شده بود در نظام نامه ای برای این قانون نوع لباس را مشخص کرد و همچنین مقرر داشت که اولیای کودکان ذکوری که موقع لباس پوشیدن آنها رسیده باشد مسوول پوشیدن لباس متحدالشکل آنها خواهند بود.

واکنش کلی جامعه ایرانی نسبت به پدیده لباس متحدالشکل چه بود؟ و بویژه با توجه به مبهم بودن ماده قانونی مذکور، علما و روحانیون و طلاب علوم دینی و اسلامی با چه مشکلات و تضيیقاتی مواجه شدند؟

با صدور این قانون، سیل اعلامیه ها و دستورالعمل ها و متحدالمال ها به حکام ایالات و ولایات شروع شد. جامعه عشایری و روستایی که بخش اعظم جمعیت ایران را در آن مقطع زمانی تشکیل می دادند به دلیل شرایط زیستی و دوری از حوزه نظارت حکام دولتی، امکان مقاومت بیشتری داشتند. مردم شهرها اگرچه در دسترس ماموران دولت بودند، اما در حد امکان مقاومت می کردند و در بسیاری از موارد با خشونت مورد سرکوبی قرار می گرفتند. برای نمونه در گزارش ایالت فارس برای وزارت داخله آمده است: «راجع به اجرای قانون اتحادالشکل البسه به واسطه جهالت و بی مبالایی و سوء سیاست ماموران چهارم صورت خوبی پیش نیامده و موجب پاره های هیاهو و زد و خوردهایی گردیده که در نتیجه چند نفر مجروح و مقتول و انسداد بازار و دکانین جهرم شده...». علمای دینی نیز یکی از اهداف این طرح بودند. اگرچه همان قانون کذابی هم اصنافی از علما را مستثنی کرده بود، اما چون اهداف سیاسی در کار بود و هدف اصلی، تخریب فرهنگی جامعه بود، حتی علمایی را که از طرف مراجع دینی اجازه و صلاحیت داشتند و باید مستثنی می شدند نیز مشمول آن قانون کرده و خلع لباس می کردند و مجریان، عملا به ظاهر همان قانون هم پایبند نبودند. بیانات صدراالاشرف - یکی از همکاران رضاشاه - در این باره خواندنی است. او می نویسد: «در آن اوقات بر معممین و آخوندها سختگیری به نهایت درجه رسیده و چون در قانون لباس متحدالشکل مجتهدین و محدثین مستثنی و مجاز در پوشیدن لباس روحانیت بودند سیل تصدیق اجتهاد و محدثی از نجف به طرف ایران جاری شد و هر آخوند، تصدیق اجتهاد یا محدثی در دست داشت ولی از آن طرف

شهربانی اعتنایی به این تصدیقات نکرده بسیاری از معممین را توقیف و بعضی را به تراشیدن ریش تکلیف و اذیت می کردند. خوش رقصی ماموران شهربانی برای خوشامد یا طمعکاری و رشوه گرفتن به جایی رسید که حقیقتا این طبقه به ستوه آمده...».

میزان موفقیت حکومت در عملی ساختن طرح اجباری لباس متحدالشکل در جامعه ایرانی آن روزگار چه اندازه بود و آیا اساسا حکومت به اهدافی که از اجرای این طرح دنبال می کرد دست یافت یا خیر؟

درباره این که آیا حکومت رضاشاه در اجرای سیاست اتحاد شکل موفق بود یا خیر؟ باید گفت که به یک معنا موفق و به یک معنا ناموفق بود. به هر حال اگرچه جامعه ایرانی به طور عمومی در برابر این سیاست مقاومت کردند و حتی آنهایی که ظاهرا تن به این وضع دادند، رضایتمندانه به استقبال آن نرفتند بلکه از سر اجبار و ترس از مجازات و پیامدهای ناگوار آن در سرنوشت و زندگیشان بود، به گونه ای که

مشروطه خواهان سکولار و روشنفکران غربگرا که پس از تحولات نهضت مشروطیت، به نظام دیکتاتوری روی آورده و آن را برای تحقق اهداف خود مناسب یافتند، بدنه اجرایی و مشورتی سیاست های رضاشاه را تشکیل دادند

مخبرالسلطنه هدایت - نخست وزیر رضاخان در آن ایام هم - می نویسد: «من چندی خودداری کردم تا روزی شاه در هیئت وزرا یقه مرا گرفت، فرمودند بدهم یک دست کت و شلوار بدوزند؟ عرض کردم حال که میل مبارک است خودم تدارک می کنم برای جلسه دیگر حاضر کردم». اما، واقعیت این است که به تدریج بخشهای وسیعی از جامعه، پوشش جدید یعنی پوشیدن کت و شلوار را پذیرفتند و این امر از ۲ عامل مهم ناشی می شد:

۱. اعمال زور و اجبار از سوی حکومت: از آنجا که سرنوشت و نیازهای مردم در دست حکومت بود، نفس اراده حکومت برای انجام یک کار به تنهایی می توانست تاثیر فراوانی در عملکرد مردم داشته باشد تا چه رسد

تقوی در یک نگاه

سیدمصطفی تقوی مقدم فرزند آیت الله سیداحمد تقوی در سال ۱۳۳۸ در شهرستان کهگیلویه متولد شد و تحصیلات مقدماتی و سپس متوسطه خود را تا پایان دوران دبیرستان در زادگاه خویش به انجام رسانید. سال ۱۳۶۲ در رشته علوم سیاسی دانشگاه تهران آغاز به تحصیل کرد و سال ۱۳۶۶ فارغ التحصیل شد. سپس سال ۱۳۷۰ برای گذراندن کارشناسی ارشد علوم سیاسی وارد دانشگاه شهید بهشتی شد و سال ۱۳۷۳ از پایان نامه تحصیلی خود تحت عنوان «مدرنیزم و دینداری در ایران» دفاع کرد.



تقوی از سال ۱۳۷۴ تاکنون در موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران به کار تحقیق و پژوهش اشتغال دارد و تاکنون بیش از ۲۰ عنوان مقاله علمی و پژوهشی از وی در مجلات، نشریات و روزنامه های مختلف به چاپ رسیده است. همچنین صدها مصاحبه تلویزیونی و رادیویی پیرامون مسائل و مباحث مختلف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مربوط به تاریخ معاصر ایران از دیگر فعالیت های او به شمار می رود. در این میان مصاحبه های متعددی نیز با نشریات و روزنامه های مختلف انجام داده است.

تقوی تاکنون در دهها سمینار و نشست علمی شرکت کرده و با ارائه مقالات پژوهشی سخنرانی هایی در مباحث مختلف داشته و در میزگردهای علمی متعددی حضور یافته است.

۱. تحلیلی بر اسلامی کردن دانشگاه ها (نهاد نمایندگی رهبری در دانشگاه ها، ۱۳۷۵).
۲. تاریخ سیاسی کهگیلویه (موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران و موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ۱۳۷۷).
۳. مدرنیزم و دینداری، (نشر عابد، ۱۳۸۰).
۴. فراز و فرود مشروطه (موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۴).

به این که زور و اجبار و تهدید زندگی و آبروی افراد هم در میان باشد.

۲. وجود زمینه: پیش تر در پذیرش تدریجی مردم به سخنان ابن خلدون اشاره کردیم و آن این است که معمولا در جوامع ضعیف تر، زمینه عمومی برای پذیرش تدریجی روشها و ارزشهای جامعه و تمدن غالب و برتر فراهم می شود.

از سوی دیگر، اگر نتیجه نهایی این سیاست مورد توجه باشد، باید گفت که رضاشاه در نهایت در اجرای آن ناموفق بود. زیرا مجموعه سیاست های فرهنگی رضاشاه، از جمله مساله لباس متحدالشکل، اساس حکومت و سیاست او را به چالش کشاند و باعث خشم و انزجار و تنفر عمومی جامعه نسبت به وی شد و به همین علت، در شهریور ۱۳۲۰ به دلیل نداشتن پشتوانه اجتماعی و بیگانه شدن با مردم و افزایش شکاف میان جامعه و دولت، امکان مقاومت در برابر قدرت خارجی را نداشت و چون دوره مصرفش به پایان رسیده بود، به سهولت به وسیله آنها اخراج شد و حذف او از صحنه سیاست کشور، شادمانی عمومی را به همراه داشت.

طرح تعیین اجباری لباس متحدالشکل در دوره رضاشاه با نگرشی آسیب شناسانه چگونه مورد تجزیه و تحلیل قرار می گیرد؟

هر جامعه ای به همان اندازه که از هویتی مشترک برخوردار بوده و عناصر تشکیل دهنده این هویت مشترک دارای پیوند منطقی و مستحکمی باشند، به مفهوم واقعی ملت و ملیت نزدیک تر است. زبان، نژاد، مذهب، ارزشها، تاریخ، سرزمین و سرنوشت مشترک، مهمترین عناصر تشکیل دهنده هویت ملی یک جامعه هستند. روشن است که کمتر جامعه ای می توان یافت - و شاید نتوان یافت - که در همه این زمینه ها از یکسانی و یکپارچگی برخوردار باشد. مهم آن است که این عناصر، وجوه مشترکی داشته باشند که میان آنها پیوندی منطقی برقرار کرده و آنها را به صورت مجموعه ای نظام مند و منسجم درآورد، به گونه ای که ساکنان یک سرزمین با وجود وجوه متکثر و متنوع، احساس همبستگی کنند. نوع لباس و پوشاک، از ارزشهای اجتماعی یک جامعه ناشی می شود. البته اگر در این باره همه اعضای جامعه به طور طبیعی دارای روش یکسانی باشند ایراد چندانی ندارد، اما نباید از دیده به دور داشت که تنوع و تکثر در بسیاری از عرصه های زندگی اجتماعی نه تنها مضر نیست و با هویت عمومی یک ملت تعارضی ندارد، بلکه از منظر روان شناسی اجتماعی و نیازهای روانی انسان ها مفید بوده و موجب طراوت و سرزندگی جامعه نیز می شود. نوع پوشش لباس نیز از این گونه است. به هر حال، جامعه با یادگان نظامی تفاوت

دارد. به این ترتیب، بر پایه آنچه به اختصار گفته شد، طرح لباس متحدالشکل به وسیله رضاشاه هم در مبانی هم در اجرا و هم در هدف قابل نقد است. این طرح مبتنی بر یک تلقی سطحی و قشری از تمدن غرب، تمدن ایرانی - اسلامی و تجدد است. طراحان چون مینای فکرشان این بود که هر چه در غرب است و از غرب است خوب و پسندیده و قابل اجرا در همه مناطق عالم است، گمان کردند که اگر جامعه ایرانی در پوشش لباس تشبه به جوامع اروپایی بنماید، پله های ترقی و تعالی را نیز می پیماید. روشن است که این اوج سطحی نگری است. دردناک تر آن که حکومتی به جای پرداختن به نیازهای اساسی یک جامعه فقیر و عقب مانده، اجرای چنین درک قشری را در اولویت قرار داده، آن هم با خشونت و سرکوب، به گونه ای که با همه این سختگیری های بیهوده، مردم فقیر از عهده تامین لباس و کلاه جدید بر نمی آمدند و دولت به هر بهانه ای بخشی از جامعه را به خاطر تن ندادن به این طرح، جریمه می کرد و از پول جریمه آنها برای برخی افراد بی بضاعت لباس و کلاه جدید تهیه می کرد. برای نمونه، حکومت شاهرود و بسطام در تاریخ ۱۳۰۸/۴/۵ در اعلانی به اطلاع مردم آن منطقه رساند که «یکصد عدد کلاه از وجه جرایم خریداری شده و در بلدیة [=شهرداری] حاضر است. اشخاص بی بضاعت که قادر به تهیه لباس نیستند به اداره نظمیه [=نیروی انتظامی] یا بلدیة مراجعه نمایند تا به آنها کلاه جانی داده شود.» حال این پرسش مطرح می شود که اصل این طرح چه ضرورتی داشت و چه دردی از جامعه ایران آن روز را درمان می کرد که بر جامعه این گونه فشار آورده شود و جامعه متحمل خسارت روحی و جانی و مالی بشود.

صدرالاشرف در خاطرات خود می نویسد: «بعد از مسافرت به ترکیه، رضاشاه اظهار داشت: «اما باید صورتا و سنتا غربی بشویم» طرح لباس متحدالشکل مقدمه ای بر این تصمیم بود و هدف واقعی آن نیز همین گفته رضاشاه بود. اما والی آذربایجان در پاسخ به واکنش های مردم کردستان نسبت به این طرح، هدف آن را این چنین بیان کرده و وانمود می سازد که: «اعلیحضرت... خواستند یکی از عوامل اختلاف و تشتت بین افراد را که عبارت از البسه مختلفه می باشد از میان برداشته و به وسیله تعمیم لباس متحدالشکل، احساسات برادری و اتفاق را که به واسطه عوارض ظاهری و اختلاف شکل معدوم مانده بود، تقویت کرده از قوه به فعل بیاورند. یکی از نتایج دیگری که از وحدت لباس منظور است همانا تسهیلی است که از حیث صرفه در مخارج تهیه آن و هم از جهت عملی بودن برای حرکت و کار، حاصل [می شود] و باعث سرعت جریان کار جامعه و پیشرفت اصل سعی و عمل می گردد».

همان گونه که گفته شد سطحی نگری و خودباختگی حاکم بر افکار رضاشاه و مشاوران فرهنگی او باعث می شد تا هدف واقعی همه اقدامات آنها این باشد که باید صورتا و سنتا غربی شد و آنچه در بیانه والی آذربایجان آمد، صرفا توجیه گری باشد. ولی اگر آنها در همین توجیحات هم صادق بودند و هدف واقعی آنها نیز همین بود که به ظاهر ادعا می کردند، باز هم ایرادهای اساسی بر این طرح وارد بود. صرف نظر از ادعای بی پایه صرفه جویی در مخارج تهیه لباس جدید، واقعا لباس مرسوم جامعه چه مانعی بر سر کار و فعالیت زندگی جامعه ایرانی ایجاد می کرد؟ همچنین و مهمتر از آن، آیا تنوع لباس باعث تشتت و اختلاف در جامعه ایرانی شده بود؟ آیا در طول تاریخ، می توان نمونه ای نشان داد که تنوع لباس مانع وحدت و همبستگی ملی شده باشد؟ آیا همین مردم ایران نبودند که در طول تاریخ با همین تنوع در پوشش و سنتهای محلی، همچنان خود را ایرانی دانسته و با همین بینش و منش تداوم حیات ایران را میسر کردند؟ بنابراین، بدون تردید طرح لباس متحدالشکل در مبنا و اجرا و هدف، علیل و مخدوش بود.



سیاستمدار وابسته

سکینه کریمی



علی دشتی نخستین فرزند شیخ عبدالحسین دشتستانی در ۱۱ فروردین ۱۲۷۳* در کربلا زاده شد.

وی در کوران جنگ جهانی اول، راهی ایران شد و در بوشهر سکنی گزید. پس از مدتی اقامت در بوشهر و دشتستان و برازجان به واسطه جاسوسی به نفع انگلستان اعتراضات مردمی را علیه خود برانگیخت آن گاه طی سفری کوتاه به بندرعباس و شیراز رفت. ایران آن روزگار در تب و تاب قرارداد ۱۹۱۹ می سوخت و در چنین شرایطی در ایران دو گروه با دو انگیزه به مخالفت با آن قرارداد برخاستند، گروه نخست رجال میهن دوست به رهبری سیدحسن مدرس که این قرارداد را پیمان استعماری می دانستند و گروه دوم کسانی که پرچم مبارزه با قرارداد را برافراشتند تا راه را برای تحقق کودتا و استقرار دیکتاتوری نظامی بومی در ایران هموار کنند.

در این اوضاع، دشتی با نوشتن چند مقاله در روزنامه های شیراز در زمره نویسندگان نامدار این شهر در آمد. تمام مطالب او درباره قرارداد ۱۹۱۹ و مخالفت با آن بود که لحن تند این مطالب موجب توقیف روزنامه های شد که دشتی در آن مقاله می نوشت. این توقیف، وی را که ذاتا جاه طلب بود، روانه تهران ساخت. دشتی در تهران به نگارش و توزیع شب نامه و مقالات تند علیه قرارداد و دولت وثوق الدوله ادامه داد.

وثوق الدوله نیز دستور اخراج وی از ایران و بازگشتش به عتبات را صادر کرد. اما دشتی در مسیر عتبات به علت بیماری دو هفته در قزوین ماند. همان زمان دولت وثوق الدوله سقوط کرد و میرزا حسن خان مشیرالدوله زمام دولت را به دست گرفت. دوستان دشتی برای آزادی او تلاش کردند ولی مشیرالدوله موافقت نکرد.

در ۱۴ صفر ۱۳۳۹ ق. دولت سپهسالار اعظم (محمودولی خان تنکابنی) به صدارت رسید و دشتی به تهران بازگشت. لکن به دلیل بازگشت خودسرانه، به زندان افتاد که با واسطت سیدمحمد صادق طباطبایی قلم عفو بر جرایم او کشیده شد. با قدرت گرفتن رضاخان، دشتی کم کم به او نزدیک شد و از طریق بهرامی دبیر اعظم، رئیس دفتر سردار سپه مخفیانه با وی ارتباط برقرار کرد. عده های سازش وی با رضاخان را ناشی از شم قوی سیاسی او می دانند، اما حوادث بعدی نشان داد

بازگشت. در آذر ۱۳۲۷ به عنوان سفیر ایران در قاهره منصوب و در اردیبهشت ۱۳۲۸ از سفارت ایران در قاهره برکنار شد. در ۲۰ بهمن ۱۳۲۸ اولین دوره مجلس سنا تشکیل شد و علی دشتی به آن راه یافت و از این زمان تا پایان سلطنت پهلوی دشتی همراه سناتور بود.

دشتی در کابینه علاء (۱۳۳۴) وزیر مشاور شد و در بهمن ۱۳۴۱ به سفارت ایران در لبنان منصوب شد. سفارت دشتی در بیروت با شروع نهضت امام خمینی مصادف بود. او از بدو شروع حوادث ایران رویه ای دوگانه در پیش گرفت. از یک سو، به عنوان سفیر شاه، می کوشید تا در نزد مقامات دینی و سیاسی لبنان و جهان اسلام حوادث ایران را تصادم منافع شخصی قلیلی از روحانیون با اصلاحات شاه که متضمن برخی نوآوری هاست، جلوه دهد و از سوی دیگر، سیاست های دولت علم را مورد انتقاد قرار می داد و رویه مامشات با روحانیت را، به جای برخورد خشن، توصیه می نمود. رویه دوگانه علی دشتی ادامه یافت تا این که پس از یک سال به ایران بازگشت. دشتی با وجود این که پس از بازگشت از لبنان همچنان سناتور بود ولی اغلب اوقات را در خانه اش در تینستان می گذرانید و در سالهای بعد، از ورود به مباحث سیاسی پرهیز می کرد و این سالها را به نوشتن کتاب گذراند.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، وی ۲ بار بازداشت شد تا این که سرانجام، در ۲۶ دی ۱۳۶۰، در بیمارستان جم تهران، در ۸۷ سالگی درگذشت. او در طول زندگی بسیار هوسران بود لذا تا پایان عمر مجرد ماند.

پی نوشت:

* یحیی آربین پور دشتی را متولد ۱۲۷۵ ش. در کربلا می داند. رکن زاده آدمیت و سید جعفر حمیدی تولد او را ۱۲۷۱ ش در کربلا می دانند. دشتی در فرمهای مشخصات مجلس سنا، به خط خود، زمان و محل تولد خویش را در ۱۱ فروردین ۱۲۷۳ شمسی در کربلا ذکر کرده است.

منابع:

۱. آربین پور، یحیی، از صبا تا نیما، تاریخ ۱۵۰ سال ادب فارسی، ج ۳ (تهران: زوار، ۱۳۷۴). ۲. بهزادی، علی، شبه خاطرات، ج ۱ (تهران: زرین، ۱۳۷۵).
۳. تولایی تهرانی، مهرداد، «جستاری در افکار و اندیشه های علی دشتی»، کیهان فرهنگی، ۱۳۵ (شهریور ۱۳۷۶). ۴. سالنامه دنیا، ج ۴ ۵. شهبازی، عبدالله، «زندگی و زمانه علی دشتی»، فصلنامه مطالعات تاریخی، ش ۲ (بهار ۱۳۸۲). ۶. صفایی، ابراهیم، «چهل خاطره از چهل سال»، (تهران: انتشارات علمی، ۱۳۷۳). ۷. مرسولوند، حسن، زندگینامه رجال و مشاهیر ایران (۱۲۹۹ - ۱۳۲۰)، ج ۳ (تهران: الهام، ۱۳۷۳).

نخست وزیر رسید (۱۳۰۶) و به مدت ۶ سال متوالی نخست وزیر بود از جمله وقایعی که در دوران صدارت او رخ داد، اجباری شدن لباس متحدالشکل بود. سال ۱۳۱۲ پس از استعفا دیگر هرگز سمت دولتی به وی ارجاع نشد. سرانجام نامبرده در ۲۲ شهریور ۱۳۳۴ بر اثر صدمه ای که به سبب سقوط از پله بر سرش وارد شد در سن ۹۲ سالگی درگذشت.

وی دارای تالیفاتی از جمله: افکار امم، خاطرات و خطرات، سفرنامه تشریف مکه، گزارش نامه ایران و دستور تعلیم الفبا و... می باشد.

منابع:

- عاقلی، باقر، شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، ج ۳، تهران: نشر گفتار، نشر علم، ۱۳۸۰.
- بامداد، مهدی، شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲، ۱۳، ۱۴ هجری، ج ۴، تهران: زوار، ۱۳۴۷.
- یغمایی، اقبال، وزیران علوم و معارف و فرهنگ ایران، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۵.
- عبدالپور، احمد، نخست وزیران ایران، تهران: علمی، ۱۳۶۹.
- نجمی، ناصر، بازیگران سیاسی عصر رضاشاهی و محمدرضا شاهی، تهران: انیشتین، ۱۳۷۳.
- مشار، خانبابا، ملوفین کتب چاپی فارسی و عربی از آغاز چاپ تاکنون ج ۶، بی جا: بی نا، ۱۳۴۴.
- ستایشگر، مهدی، واژه نامه موسیقی ایران زمین، ج ۳، تهران: اطلاعات، ۱۳۷۶.

تبریز به حمایت از مجلس و قانون به پا خاستند، مخبرالسلطنه آشکارا از آنان پشتیبانی کرد و به همین دلیل معزول و به تهران احضار شد و چون اوضاع و احوال را برای مراجعت به پایتخت مناسب ندید از راه روسیه به آلمان رفت و مقیم آنجا گردید. پس از استبداد صغیر و پیروزی آزادخواهان و استقرار مشروطیت دوم به ایران بازگشت و مجدداً والی آذربایجان شد و اداره عدلیه و بلدیه تبریز را تاسیس کرد و پس از دو سال به اروپا رفت. پس از بازگشت به مدت ۳ سال به حکمرانی فارس منصوب شد. سپس در دو کابینه مستوفی الممالک و عین الدوله وزیر عدلیه و در کابینه مشیرالدوله به وزارت مالیه (دارایی) رسید. زمان قیام شیخ محمد خیابانی بار دیگر به حکومت آذربایجان منصوب و سرانجام قیام وی را سرکوب و او را به قتل رساند. در انتخابات دوره چهارم به عنوان نماینده مردم تهران انتخاب شد ولی با اعتبارنامه او به علت قتل خیابانی مخالفت به عمل آمد. در اواخر ۱۳۰۱ در کابینه مستوفی الممالک، وزیر فوائد عامه و تجارت (کشور) گردید و ۴ سال بعد مجدداً در کابینه مستوفی به وزارت فوائد عامه - منصوب شد و در کابینه مستوفی که سه بار ترمیم شد، مشارالیه در وزارت فوائد عامه مستقر بود.

در اواخر کابینه مستوفی به حوزه قضایی دادگستری منتقل و رئیس دیوان عالی کشور شد. پس از استعفای مستوفی، مخبرالسلطنه به



مامور تهیه قانون انتخابات گردید و انتخابات دوره اول مجلس را برگزار کرد.

در اولین کابینه مشروطیت (۱۳۲۵ ق) که به سرپرستی وزیر افخم تشکیل شد، وزارت علوم (فرهنگ) را برعهده گرفت. در دولت بعدی که به ریاست میرزا علی اصغر اتابک بود در همان سمت ابقاء شد. در دولت ابوالقاسم ناصرالملک و حسینقلی خان مافی (نظام السلطنه)، وزیر عدلیه (دادگستری) و در کابینه دوم مافی وزیر علوم و اوقاف بود.

در سال ۱۳۲۶ ق به والی گری آذربایجان ماموریت یافت. همزمان با به توپ بستن مجلس، آزادخواهان

همراه با مشروطه همگام با دیکتاتور

طاهره شکوهی

مهدیقلی خان هدایت (مخبرالسلطنه) معروف به خان خانان فرزند علیقلی خان هدایت مخبرالدوله، هفتم شعبان ۱۲۸۰ در تهران متولد و پس از تحصیلات مقدماتی در ۱۲۹۵ ق برای ادامه تحصیل رهسپار آلمان شد. در سال ۱۳۰۳ ق استادی زبان آلمانی در دارالفنون را به عهده گرفت. ۸ سال بعد به دربار ناصرالدینشاه راه یافت و از آن زمان وارد خدمات دولتی گردید. سال ۱۳۱۵ ق از سوی مظفرالدینشاه لقب مخبرالسلطنه به وی اعطا شد، سال بعد به ریاست گمرکات و پستخانه آذربایجان منصوب و در سال ۱۳۱۷ ق به تهران احضار و ریاست مدرسه دولتی علمیه و سایر مدارس را به او سپردند. در سفر دوم مظفرالدین شاه به اروپا به عنوان مترجم آلمانی همراه شاه بود و در اواخر سلطنت مظفرالدین شاه (۱۳۲۲ ق) ریاست مدرسه نظامی تهران به او محول شد.

دوره فعالیت و شهرت مخبرالسلطنه از سال ۱۳۲۴ ق مقارن با انقلاب مشروطیت ایران آغاز می شود. پس از استقرار مشروطیت به اتفاق هیاتی

الگوی روحانیت

ویدا معزی نیا

سیدحسین مدرس در سال ۱۲۸۷ ق / ۱۲۴۹ شمسی در قریه سرابه کچو از توابع اردستان متولد شد. در ۶ سالگی به قمشه رفت و تا ۱۴ سالگی در آنجا به تحصیل علوم مختلف پرداخت. در ۱۶ سالگی برای ادامه تحصیل وارد حوزه علمیه اصفهان شد و قریب ۱۳ سال در آن شهر به تحصیل مشغول بود. استادان برجسته وی میرزا عبدالعلی هرنندی، میرزا جهانگیرخان قشقایی و آخوند ملامحمد کاشانی بودند. سپس برای تکمیل تحصیلات به نجف اشرف عزیمت و از محضر اساتیدی چون آیت‌الله سیدکاظم یزدی و آخوند ملامحمدکاظم خراسانی فیض برده و پس از ۷ سال با درجه اجتهاد به اصفهان بازگشت و در مدرسه جده کوچک به تدریس فقه و اصول پرداخت.

در سال ۱۳۲۸ ق / ۱۲۸۹ شمسی از طرف علمای نجف جهت نظارت بر قوانین دوره دوم مجلس شورای ملی از اصفهان به تهران آمد و راهی مجلس شد.

پس از انحلال مجلس دوم در مدرسه عالی سپهسالار به تدریس مشغول و در سال ۱۳۳۲ ق / ۱۲۹۳ شمسی از طرف مردم تهران به نمایندگی دوره سوم مجلس شورای ملی انتخاب گردید.

در دوران جنگ جهانی اول، اوج تدبیر و استقلال خواهی مدرس و رجال مستقل سیاسی نمایان می‌شود. در آن دوران که ایران از شمال و جنوب در محاصره روس و انگلیس بود، رجال سیاسی ایران برای آن که ضمن مخالفت با جبهه روس و انگلیس، بهانه نیز به آنان ندهند، سیاستی

فقیه، عارف، سیاستمدار

سهیلا عین‌الله‌زاده

آیت‌الله حاج شیخ میرزا محمدعلی شاه‌آبادی فرزند آیت‌الله میرزا محمدجواد مجتهد اصفهانی در سال ۱۲۹۲ ق در محله حسین‌آباد اصفهان متولد شد. پس از فرا گرفتن مقدمات علوم دینی در خدمت پدرش در اصفهان از محضر برادر بزرگ خود آیت‌الله شیخ احمد مجتهد، معروف به حسین‌آبادی اصفهانی و آیت‌الله حاج میرزا هاشم چهارسوقی بهره‌مند شد.

در سال ۱۳۰۴ ق، هنگامی که پدرش مورد غضب ناصرالدین‌شاه واقع شد و تبعید گردید، همراه ایشان به تهران رفت و فقه و اصول و فلسفه و عرفان را از محضر میرزا حسن آشتیانی و میرزا ابوالحسن جلوه آموخت. در سال ۱۳۱۰ ق و در حالی که فقط ۱۸ سال داشت موفق به اخذ درجه اجتهاد شد. او در سال ۱۳۱۲ ق پدر خود را از دست داد. پس از حدود ۱۶ سال اقامت در تهران که صرف تحصیل و تدریس نمود، در سال ۱۳۲۰ ق جهت تکمیل تحصیلات دینی در نجف اشرف ابتدا راهی اصفهان شد و پس از ۲ سال اقامت در آنجا به نجف رفت و از حوزه‌های روسای دینی آن دیار، به ویژه به آخوند خراسانی و شیخ الشریعه استفاده کرد.

پس از رحلت آخوند خراسانی به سامرا رفت و در شمار شاگردان آیت‌الله العظمی میرزا محمدتقی شیرازی جای گرفت و به تدریس در آن دیار پرداخت. میرزای شیرازی مرتبه علمی‌اش را ستود و او را از گواهی اجتهاد بهره‌مند ساخت.

بعد از ۸ سال اقامت در عراق بنا به اصرار مادر خود که در این سفر او را همراهی می‌کرد در حدود سال ۱۳۳۰ ق به ایران بازگشت و به درخواست مردم تهران در خیابان شاه‌آباد (جمهوری اسلامی



دوگانه در پیش گرفتند. به این ترتیب که دولت مرکزی اعلام بی‌طرفی کرد و مدرس با گروهی از نمایندگان مجلس سوم، کابینه مهاجر را تشکیل داد و به مبارزه با روس و انگلیس پرداخت و در کم کم کمیته دفاع ملی را به وجود آورد و چندی به اصفهان رفت و سپس عازم کرمانشاه شد.

مدرس در دولت مذکور که ریاست آن به عهده نظام‌السلطنه مافی بود، پست وزارت عدلیه را به عهده داشت.

هنگامی که قشون روسیه تزاری در کرمانشاه به مهاجران حمله‌ور شدند، افراد کابینه به عثمانی مهاجرت و بعد از پایان جنگ جهانی اول به ایران بازگشته و در تهران مستقر گردیدند.

پس از پایان جنگ، وثوق‌الدوله قرارداد ۱۹۱۹ را با دولت انگلستان امضا کرد که با مخالفت شدید مدرس روبرو شد. پس از شکست قرارداد، با اجرای

فعلی ساکن شد و به آیت‌الله شاه‌آبادی شهرت یافت. ایشان در مسجد سراج‌الملک به اقامه نماز جماعت و ترویج علوم دینی مشغول شد و با به قدرت رسیدن رضاخان، به مبارزه با دیکتاتوری پرداخت.

تحصن در حرم حضرت عبدالعظیم^ع در اعتراض به جنایات رضاخان از دیگر مبارزات این شیخ فقیه بود که به اصرار مدرس و حاج شیخ عبدالنبی و... پس از ۱۱ ماه خاتمه یافت و در سال ۱۳۴۷ ق راهی شهر مقدس قم شد و به حوزه قم پیوست. او در مدت ۷ سال اقامت در قم از طریق تدریس و تربیت طلاب به مبارزه فرهنگی با رژیم دیکتاتوری پرداخت. آیت‌الله شاه‌آبادی توانست شخصیت‌های بارزی را به جهان اسلام تقدیم دارد که از میان آنان حضرات آیات امام خمینی^ع، شهاب‌الدین مرعشی نجفی، میرزاهاشم آملی، شیخ محمدرضا طیبی نجفی و حاج میرزا محمد تقی تهرانی (پدر همسر حضرت امام خمینی^ع)، از شاگردان برجسته‌ای بودند که از محضر این عالم بزرگوار کسب فیض نمودند.

او با وجود دستور رضاخان مبنی بر تعطیل تمام مساجد و منابر هیچ گاه مسجد و منبرش را ترک نکرد. حتی زمانی هم که ماموران رضاخان منبر او را از مسجد جامع برداشتند، بی‌آن که از تهدید بهراسد تا مدت‌ها ایستاده به سخنرانی ادامه می‌داد و می‌گفت: «منبر سخن نمی‌گوید اگر می‌خواهید سخنرانی تعطیل شود، باید مرا ببرید و من هر روز قبل از اذان صبح به تنهایی از منزل به طرف مسجد می‌آیم. اگر عرضه دارید آن وقت بیایید و مرا دستگیر کنید!»

تاسیس هیاتهای سیار در منازل به ابتکار ایشان بوده که در آنها معارف اسلامی و مسائل سیاسی طرح می‌شد و همچنین در این هیاتها جزواتی تحت عنوان شذرات المعارف یا مرام اسلام - که نقش بیدارگری مردم را داشت - انتشار می‌یافت. آیت‌الله شاه‌آبادی سرانجام پس از ۷۷ سال عمر

کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ مدرس توسط کودتاچیان دستگیر و تا پایان مدت زمامداری سیدضیاءالدین در زندان به سر برد. پس از آزادی، به عنوان نماینده تهران به مجلس چهارم راه یافت و در انتخابات دوره پنجم نیز به نمایندگی مردم تهران انتخاب گردید و با طرح تغییر نظام از پادشاهی به جمهوری که از دوره چهارم مجلس مطرح شده بود، به قدری سرسختانه مخالفت ورزید که احیاءالسلطنه یکی از نمایندگان موافق طرح، صورت سید بزرگوار را با سیلی محکمی آزد.

مدرس در دوره ششم مجلس به عنوان نماینده مردم تهران به مجلس راه یافت و در تاریخ هفتم آبان ماه ۱۳۰۵ هنگامی که برای تدریس به مدرسه سپهسالار می‌رفت مورد حمله تروریست‌های طرفدار رضاخان قرار گرفت و مجروح شد. در دوره هفتم مدرس با دخالت عوامل رضاخان به مجلس راه نیافت. در آن ایام سمت ایشان نیابت تولیت مدرسه سپهسالار بود و همه روزه برای تدریس و اداره امور در مدرسه حضور می‌یافت. سرانجام در ۱۶ مهر ماه ۱۳۰۷ مدرس به خوف تبعید گردید و پس از ۹ سال به کاشمر منتقل شد و سرانجام در شب دهم آذر ۱۳۱۶ عوامل رضاخان، سید روزه‌دار را مسموم و به شهادت رساندند.

منابع:

- عاقلی، باقر. شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران. ج ۳. تهران: نشر گفتار؛ نشر علم، ۱۳۸۰
- طاهری، صدرالدین. یک بررسی تحلیلی از زندگی سیاسی مدرس. تهران: موسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۳.
- گلبن، محمد. مدرس در تاریخ و تصویر. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۷.
- شهید آیت‌الله سیدحسین مدرس به روایت اسناد: زنده تاریخ. تهران: وزارت اطلاعات. مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۸.



با برکت در روز پنج‌شنبه سوم صفر ۱۳۶۹ ق / سوم اذر ۱۳۲۸ ش در تهران درگذشت و در مقبره شیخ ابوالفتح رازی (مفسر بزرگ) در جوار مرقد مطهر حضرت عبدالعظیم به خاک سپرده شد.

مرحوم شاه‌آبادی در تهران به مقام مرجعیت و فتوا رسید و در فلسفه و عرفانمقامی رفیع داشت. از او ۱۰ پسر و ۶ دختر باقی‌ماند که حاج شیخ مهدی شاه‌آبادی یکی از پسران ایشان در تاریخ ۱۳۶۳/۲/۱۶ شمسی در جبهه‌های جنگ تحمیلی به شهادت رسید.

منابع و مآخذ

- گلی زواره، رضا. میرزا ابوالحسن جلوه: حکیم فروتن: سازمان تبلیغات اسلامی، مرکز چاپ و نشر، ۱۳۷۲ • بصیرت منش، حمید. علما و رژیم رضاشاه: نظری بر عملکرد سیاسی. فرهنگی روحانیون در سالهای ۱۳۰۵ تا ۱۳۲۰. تهران: موسسه چاپ و نشر عروج، ۱۳۷۶ • گلشن ابرار: خلاصه‌ای از زندگی اسوه‌های علم و عمل ج ۲. تهیه و تدوین جمعی از پژوهشگران حوزه علمیه قم؛ زیر نظر پژوهشگران باقرالعلوم. قم: نشر معروف، ۱۳۸۲ • مرسلوند، حسن. زندگینامه رجال و مشاهیر ایران (۱۲۹۹-۱۳۲۰ هـ. ش). تهران: الهام، ۱۳۶۹ • مشاره. خانیابا. مولفین کتب چاپی فارسی و عربی از آغاز چاپ تاکنون، بی‌تا [۱۳۴۰]

پرونده یار دیکتاتور

موسی اسدی



عبدالحسین سردار معظم خراسانی معروف به تیمورتاش سال ۱۲۵۸ شمسی متولد شد. پدرش حاج کریم‌دادخان امیر منتظم فرماندار سبزوار و از افراد متنفذ حکومت به شمار می‌رفت.

عبدالحسین خان پس از گذراندن تحصیلات

مقدماتی در ۱۷ سالگی تصمیم گرفت برای ادامه تحصیل به خارج از کشور برود لذا پس از مشورت و گفتگو با پدرش موفق به جلب رضایت او شد و برای آموختن زبان روسی نزد یکی از رفقای پدرش به نام نصیر بیگ‌اف در عشق‌آباد رفت. نصیر بیگ‌اف از تجار قفقاز و ایرانی تبار بود و سرپرستی تیمورتاش را طی یک سالی که مشغول یادگیری زبان روسی بود به عهده داشت.

پس از این مرحله به همراه پدرش نزد وزیر مختار ایران در روسیه رفته و با موافقت وزیرمختار در مدرسه سواره نظام نیکلای ثبت‌نام کرد. در طول مدت تحصیل از شاگردان ممتاز بود. پس از ۶ سال درس خواندن و تجربه‌اندوزی به موطن خویش بازگشت. در حالی که شرط وکالت مجلس را به خاطر کم بودن سن نداشت، با اعمال نفوذ توانست به مجلس راه یابد.

وی به علت دور بودن از فرهنگ اسلامی و دینی هنگامی که برای یکی از علما نامه‌ای نوشت بر روی آن قید کرد خدمت حضرت ختمی مرتبت. این جمله نقل مجالس گشت، اما به واسطه دانستن زبان و آداب دیپلماسی کم کم خود را در سیستم مطرح کرد.

تیمورتاش مجموعاً ۸ دوره نمایندگی مجلس را تجربه کرد. قبل از این که به وزارت برسد حاکم گیلان شد و مقارن قیام میرزا کوچک خان جنگلی در شمال کشور بود. وی برای سرکوبی این جنبش از چیزی فروگذار نکرد تا جایی که دکتر حشمت یار وفادار میرزا را به دار آویخت و او به علت رفتار ناعادلانه که با مردم گیلان داشت چهره‌ای منفور بود.

پس از جلوس رضاشاه به تخت سلطنت و آغاز دوره پهلوی، بنا به پیشنهاد عبدالله بهرامی رئیس دفتر مخصوص رضا شاه و تأیید رضاخان، تیمورتاش به عنوان وزیر دربار انتخاب شد. تیمورتاش وزیر باهوش و ذکاوتی بود، زبان‌دان وارد و اهل سخن و دیپلماسی بود و با شعر آشنایی داشت. بین سالهای ۱۳۰۵ تا ۱۳۱۱ نام تیمورتاش بیش از همه رجال حکومت رضا شاه بر سر زبان‌ها بود. اعتقاد و باور رجال وابستگان دربار و مردم عادی این بود که مغز متفکر حکومت پهلوی تیمورتاش است. وی معایب زیادی هم داشت از جمله به قمار بازی و زن‌بارگی و شراب‌خواری اشتها داشت. در مورد عاقبت تیمورتاش سخن بسیار گفته شده است.

انتساب او به عنوان جاسوس روسیه، ساخت و پاخت با انگلیسی‌ها، زمینه‌چینی برای حکومت خود بعد از مرگ رضاشاه، همه باعث خوف شاه شد. به این علت وی را از وزارت خلع و به محاکمه کشاند و به زندان محکوم شد؛ اما رضاخان چون قصد داشت زودتر خیال خود را راحت کند، در زمان آیرم به پزشک احمدی دستور داد در زندان قصر با تزریق سم، او را مسموم کنند. پس از تزریق سم در حالی که هنوز جان در بدن داشت و قلبش می‌تپید برای آن که خبر مرگ وی را زودتر به شاه برسانند توسط نازبالش موجود در زندان او را خفه کردند و جنازه‌اش را در یکی از غسالخانه‌های تهران به اقوامش دادند تا در امامزاده عبدالله دفن کنند.

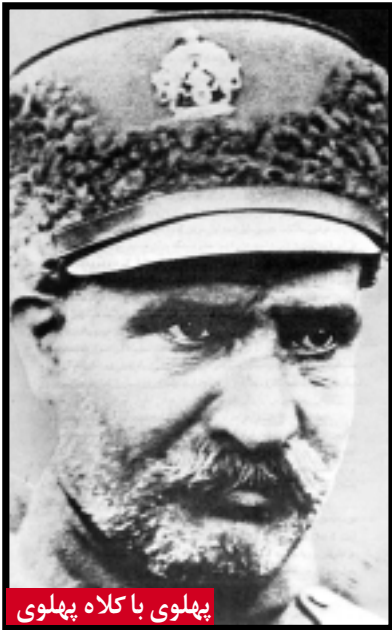


به کوشش رزیتا میری

لباس متحدالشکل مقدمه کشف حجاب

هنگامی که کریم آقا بودرجمهری افسر بدون پرنسپ و بی‌رحم، زمام قدرت بلدیه [= شهرداری] تهران را به دست گرفت انگیزه‌ای نداشت جز تخریب طهران قدیم و تبدیل آن به تهران جدید، شهری که سری میان شهرهای خاورمیانه و حتی جهان به دست آورد. وی دلیل این عقب‌افتادگی را ظاهر قدیمی آن می‌دانست و بدون توجه به نمادهای ملی و شهری این شهر نه‌چندان کهنسال که از بناهای باشکوه و قدیمی چندان بهره‌ای نبرده بود همچون ناظمی خشن که بر سر دانش‌آموزان بی‌انضباط چهارراه می‌اندازد، شروع به تراشیدن تهران نمود. بناهای باشکوهی چون دروازه‌های قدیمی، تکیه دولت و بسیاری دیگر تخریب شد و تهران به ظاهر قدیمی به جرگه شهرهای متمدن پیوست.

همین رویه به وسیله عوامل فرهنگی رژیم پهلوی بر سر مردم کوچه و بازار و شهر و روستا آمد. ایران با کثرت گروه‌های قومی و قبیله‌ای که هر یک با آداب و سنن و شرایط اقلیمی خاص خود زندگی می‌کردند، در معرض بخشنامه‌ای قرار گرفتند که همه را یک شکل می‌ساخت یعنی بلوچ ساکن در جنوبی شرقی کشور با هموطن آذربایجانی در آخرین مرزهای شمال غرب ایران همانند می‌شود و این از عجایب روزگار بود. نتیجه اجرایی شدن این بخشنامه کم‌دی‌ای بود که در شهرها و روستاها دیده می‌شد. اجبار مردان به پوشیدن لباس متحدالشکل در سال ۱۳۰۷مقدمه‌ای بود بر کشف حجاب زنان در سال ۱۳۱۴ و در این فرایند چه قباها که قیچی شد تا به شکل کت درآید و چه کلاه نمدی‌هایی که شکل کلاه شاپو گرفت. این تغییرات هرچند به زور سرنیزه سامان گرفت و شکل ظاهری روستاها و شهرها را تغییر داد ولی اندک زمانی پس از سقوط دیکتاتور در پس سومین روز شهریور ۲۰ مردم روستاها به سراغ صندوقچه‌های قدیمی خود رفتند و لباسهای قدیمی را بر تن کردند و زنها نیز دوباره حجاب ملی را پوشش خود ساختند. به همین مناسبت در صفحه سمت راست، تصاویری از لباس متحدالشکل و در صفحه سمت چپ، عکس‌هایی از کشف حجاب را ملاحظه می‌فرمایید.



پهلوی با کلاه پهلوی



دوره آموزشی

سفر رضاخان به ترکیه و نقش آتانورک در غربزدگی وی

گول نخورید
اصل پاناما را فقط
برادران محمد زاده
(لاله‌زار) وارد نموده
است .



گول نخورید

کلاه پهلوی را فقط انگلیس وارد نموده است

تحصیل با لباس تحمیلی

معلمان و دانش‌آموزان در لباس متحدالشکل





نثار گل بر قدوم دیکتاتور در یک مدرسه دخترانه



زنان ایرانی قبل از کشف حجاب



استحاله

کشف حجاب اجباری در مدارس دخترانه



دم خروس

یک جشن کشف حجاب با حضور وزیر مختار انگلیس در ایران (نفر دوم از چپ)

کلاه‌گذاری مقدمه کلاه‌داری



حضرت امام خمینی در مورد پدیده لباس متحدالشکل و تغییر کلاه در کتاب کشف‌الاسرار به روشنی ابراز کرده‌اند که: آن روز که کلاه پهلوی سر آنها گذاشتند، همه می‌گفتند، مملکت باید شعار ملی داشته باشد. استقلال در پوشش دلیل استقلال مملکت و حفظ آن است... در همه این مراحل، اجانب ...

نقشه‌های خود را می‌خواستند عملی کنند و با کلاه گذاشتن بر [سر] شما می‌خواستند کلاه را از سر شما بردارند... غافل از آن که در سرتاسر کشور، افتخارات تاریخی شما را بردند و در سرتاسر کشور، منابع ثروت شما رفت و از دریای [خلیج فارس] تا دریای شمال [دریای خزر] را زیر پا درآوردند.

امام خمینی، کشف‌الاسرار، صص ۲۲۳ و ۲۲۴.

می خواهیم هم رنگ شویم!

مخبر السلطنه نخست‌وزیر که چندان از تحولات روی داده دلخوشی نداشت پس از تغییر کلاه پهلوی به کلاه شاپو وقتی که رضاشاه نظر وی را در مورد این تغییر پرسید، پاسخ داد: در ملاقات روزی شاه کلاه مرا برداشت و گفت: حالا این چطور است؟ گفتم: فی‌الجمله از آفتاب و باران حفظ می‌کند، اما آن کلاه که داشتیم اسمش بهتر بود. آشفته چند قدمی حرکت فرمودند، گفتمند: آخر من می‌خواهم هم رنگ شویم که ما را مسخره نکنند. گفتم: البته مصلحتی در نظر گرفته‌اند. در دلم گفتم زیر کلاه است که مسخره می‌کنند و تقلیدهای بی‌حکمت. مهدیقلی خان هدایت («مخبر السلطنه»، خاطرات و خطرات، ص ۴۰۷.

همه چیز تقصیر این لباس و کلاه است



گرده‌های قوزی، این شانه‌های بالا کشیده و این سینه‌های تنگ و این پاهای نیمه جانی که روی زمین مالیده می‌شود همه نتیجه پیچیدن در جوف عبا و نعلین‌های گشاد و بالاخره قبا‌های دراز است و بس! «وحدت لباس»، روزنامه اطلاعات، ۸ دی ماه ۱۳۰۷، ص

قیچی و چاقو نبریده صاحبش را به صورت مرغ دم کل در نیاروند و شال و کمر بند و عبایی بر پیکر و دوش کسی نمی‌نگریستند که آن را از هم ندریده، یا صادره نمایند. کلاه‌های سابق در زمره اخلاک‌گران و آشوب‌جویان و مخربین کشور و معاندین سلطنت درآمدند که باید با بی‌رحمی هر چه تامل‌تر سرکوب شده آثارشان محو و از صفحه روزگار برشان اندازند و شال و قبا و لباده‌های پیشین در ردیف مرتجعین که سد راه ترقی و تعالی مملکت گردیده بود، نشان‌نگ عار به شمار آمده، باید نیست و نابود بشوند. جعفر شهری، طهران قدیم، ۴۵۹/۱.

تلگراف کرد که رعیت‌ها برای این که در آفتاب تند کار می‌کنند کلاه تمام‌لبه بر سر بگذارند و بدیهی است این مقدمه است که من بعد کلاه یک‌لبه پهلوی که با کراحت بر سر مردم گذارده شده به کلاه تمام‌لبه مبدل گردد چنان که در بازگشت به ایران این کار جاری شد و خواه و ناخواه همه کلاه تمام‌لبه بر سر گرفتند تا مگر عوض شدن کلاه رفته‌رفته سرها و دماغ‌ها و اندیشه‌ها را عوض نماید و گرنه سر بی‌فکر چه افسر بر سر بگیرد چه افسار تفاوت نخواهد داشت. یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، ۴۳۱/۴.

نشریات آن دوره برای کلاه پهلوی به تبلیغ بسیار پرداختند و از محاسن کلاه پهلوی که لبه‌ای کوچک داشت سخن‌ها گفتند از جمله روزنامه اطلاعات در مقاله‌ای تحت عنوان «وحدت لباس» در این خصوص مطلبی نوشت و همه بدبختی و مشکلات ایرانیان را به لباس سنتی مربوط کرد:

چهره مغموم و پر از چروک یک نفر جوان ۲۵ ساله ایرانی که به واسطه کلاه بی‌لبه و تابش آفتاب و در هم کشیدن صورت خود دارای این قیافه شده است در میان مردم هفتاد ساله اروپا نظیر ندارد. این

بریدن قبا، دریدن عبا

جعفر شهری نویسنده کتاب طهران قدیم برخورد آزان‌ها و امنیه‌ها را برای اجرای قانون! چنین توصیف می‌کند: از همان ساعت اول، آزان‌ها و امنیه‌ها در شهرها و دهات به جان مردم افتاده به دردرس و مزاحمت اهالی پرداختند و هر روز بر فشار و تعدی افزودند تا آن را به صورت اهانت و بی‌حرمتی و زور و نوعی تصفیه حساب درآوردند. قبايي بر اندام کسی نمی‌دیدند که دامن آن را با

چه افسر، چه افسار

یحیی دولت‌آبادی که خود مخالف اسلام و روحانیت و وابسته به رژیم پهلوی بود در خاطرات خود به تبدیل کلاه پهلوی به کلاه شاپو پرداخته و پندار شاه را به مسخره می‌گیرد: شاه از ترکیه به دولت خود



هدیه آتاتورک

حسین مکی، پژوهشگر تاریخ معاصر کلاه شاپو را سوغات سفر شاه از ترکیه می‌داند: تا تاریخ خرداد ۱۳۱۴ کلاه یک‌لبه که به نام کلاه پهلوی نامیده می‌شد و با فشار دولت متداول گردیده بود ناگهان موقوف و به کلاه تمام‌لبه (شاپو) تبدیل گردید. می‌گویند این تبدیل کلاه هم از سوغات‌هایی بوده که رضاشاه از مسافرت ترکیه آورده بود. زیرا ترکیه هم پس از تغییر رژیم، کلاه فینه را تبدیل به شاپو کرده بودند. حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران، ۲۰۱/۶.



به کوشش آسینه آل احمد

با استقرار رژیم پهلوی، دستور رسید که همه چیز نو گردد، رضاشاه که تازه بر تخت تکیه زده بود مجری این طرح نو بود. فرمان آمد که کلاهها عوض شد و این گونه وانمود شد که با تغییر کلاه، اندیشه‌ها نیز عوض می‌شود و ما همچون فرنگی‌ها عمل خواهیم کرد. کلاه نو یا همان کلاه پهلوی هیچ تأثیری بر تفکر مذهبی مرد ایرانی نداشت و مبارزه سختی بر سر آن در گرفت. چندی بعد گفتند شاید کلاه شاپو که به قولی «هدیه آتاتورک به پهلوی دوم بود» فاصله ما را با غربی‌ها کم کند، لذا دوبار کلاه پهلوی را برداشته و کتوشلوار و شاپو را جایگزین آن ساختند. پس از آن نیز کشف حجاب زنان در دستور قرار گرفت، اما تمام این تغییرات، سربایی بیش نبود. نه پیشرفت ایران در این مسیر بود و نه ایرانی این تغییرات مضحک را به عنوان نماد تغییرات درونی می‌پذیرفت. ایرانی همان ایرانی و تفکر همان تفکر بود منتهی با لباسی جدید. در ۲ صفحه پیش‌رو به دیدگاه‌های برخی محققان و پژوهشگران خارجی و داخلی و نشریات پیرامون این واقعه می‌پردازیم.

تمدن بلواری و لابر اتواری

مخبر السلطنه نخست‌وزیر رضاخان از مخالفان مظاهر غربی و روی آوردن به آنها بود. او در اعتراض به شاه گفت:

در این اوقات روزی به شاه عرض کردم تمدنی که آوازه‌اش عالمگیر است دو تمدن است یکی تظاهرات در بولوارها، یکی تمدن ناشی از لابر اتوارها. تمدنی که مفید است و قابل تقلید، تمدن ناشی از لابر اتوارها و کتابخانه‌ها است. گمان کردم به این عرض من توجهی فرمودند. آثاری که بیشتر ظاهر شد تمدن بولوارها بود که به کار لاله‌زار می‌خورد و مردم بی‌بند و بار خواستار بودند.

مهدیقلی هدایت، خاطرات و خطرات، ص ۳۸۳.

بر باد دادن ملیت و عفت

مهدیقلی خان هدایت که مدتی طولانی نخست‌وزیری حکومت رضاشاه را برعهده داشت از تغییرات شگرف این دوره ابراز انزجار می‌کرد و با این اصلاحات مخالف بود: اواخر ریاست من، در جلسه‌ای از جلسات هیات که اسهام صادر و وارد می‌شد تیمورتاش کلاه زنانه را داخل امتعه مجاز کرد.

گفتم: چه حاجت؟ گفت: لازم می‌شود! گوشه پرده پروگرام ۱۰ ساله بالا رفت. قصد من از پروگرامی که به شاه عرض کردم این بود که به جای چادر، روپوش نجیب و محترمی برقرار شود... بالجمله امر صادر شد که از اول فروردین ۱۳۱۴ مردها کلاه‌فرنگی بر سر بگذارند. زنها چادر را ترک کنند. کلاه اجنبی ملیت را از بین برد و

کلاهی با ناودان

عین السلطنه که در روزنامه خاطرات خود جزئیات را به دقت بررسی می‌کند در مورد تغییر کلاه پهلوی به کلاه فرنگی می‌نویسد: تابستان امسال ۱۳۱۳ حکم شد اشخاصی که در آفتاب کار می‌کنند کلاه لبه‌دار نظیر «بانما» به سر بگذارند. بدواً بلدی به عمل‌جات خود کلاه تقسیم کرد. سپس اداره طرق به عمل‌جات راه‌ها داد و دانه‌ای ۴ ریال پول گرفتند. از بروجرد و توپس‌کان نمد آن را مالیده و همدان آوردند. حاجی کوچملی کدخدا که سرباز وظیفه به شهر برده بود اول گفته بودند برو آن اطاق کلاه بخر بر سر بگذار بعد بیا تا به عرض شما رسیدگی شود. از حاجی ۷ ریال گرفته و کلاه نمد شیک خوبی داده بودند. حاجی با آن ریش، یال و کوپال وارد اطاق شده بود تمام حضار خنده کرده بودند. دوام این کلاهها چون نمد است از مد پهلوی خیلی بیشتر است. الا آن که ناودان کوچکی در یکی از زوایای آن لازم دارد که آب



برداشتن چادر عفت را...

مهدیقلی هدایت (مخبر السلطنه) / خاطرات و خطرات، ص ۴۰۷.

برف و باران از یک سمت جاری شود. (ص ۷۸۰۶) کلاه بی‌دوام

وی همچنین وضعیت روستاییان را با لباسهای متحدالشکل و کلاه پهلوی چنین وصف می‌کند: شاه باز می‌بیند در کرمانشاه با همان کلاه و البسه قدیم خود هستند. لذا خیلی فحش می‌دهد و لدی‌الورد طهران حکم می‌کند به همه تلگراف شود ممانعت کنند. امنیه به دهات افتاد قبا و کلاه است که پاره می‌کنند. در کوربجان چندین کلاه و دامن قبا پاره پاره شد. رعیت فقیر است، قادر نیست لباس نو کلاه بی‌دوام پهلوی تهیه کند. رعیتی که یک کلاه نمد به ارث به او رسیده و تا حال سرش است چطور ماهی یک کلاه پارچه‌ای بی‌دوام می‌تواند عوض کند یا کت و شلوار تنگ بپوشد. در موقع کار قانون می‌گوید مجاز است. رعیت صبح تا شب مشغول کار است. آن وقت قبا و عبا و کلاه او را امنیه پاره می‌کند. (ص ۷۶۵۱) قهرمان میرزا سالور، روزنامه خاطرات عین السلطنه، به کوشش: مسعود سالور و ایرج افشار، ج ۱۰

حمله دیگر به دیانت

پیتر آوری، محقق انگلیسی اعتراف می‌کند که کلاه لبه‌دار خود مانعی برای نماز و حمله دیگری به دیانت مردم بود.

آذر ۱۳۰۷ / دسامبر ۱۹۲۸ ... با گذراندن قانون «لباس متحدالشکل»، حمله دیگری به دیانت صورت گرفت. پوشیدن لباس به شیوه اروپایی، به مردان توصیه شد و کلاه لبه‌دار جایگزین کلاه بی‌لبه‌ای گردید که مسلمانان به سر می‌گذازیدند. به طوری که [با کلاه‌های بی‌لبه] می‌توانستند در هنگام نماز پیشانی خود را به زمین بگذارند. در طی دو سال بعد، تعدادی از سایر قوانین مصوبه، به طور آزمایشی تدوین گردید تا پس از آن مورد تجدیدنظر و اصلاح قرار گیرد.

پیتر آوری، تاریخ معاصر ایران، ترجمه محمد رفیع مهرآبادی، صص ۶۸ - ۶۹.

تلاش همسوی غرب و رضا شاه

اول ساتن، مستشرق غربی با شادمانی از قانون لباس متحدالشکل یاد می‌کند و رضایت خود را از کاهش نفوذ روحانیت، ابراز می‌کند و از پشت پرده اهداف رژیم پهلوی از این اقدامات می‌گوید:

نقشه رژیم فعلی آن است که حتی‌المقدور خرافات را از دین سوا کند و مردم را به حقایق امر متوجه سازد و روی این اصل به جای این که مستقیماً به دین اسلام حمله‌ای بشود در ضعیف کردن روابط مردم نسبت به عقاید خرافاتی کوشش به عمل می‌آید.

باید دانست که نفوذ ملاها مسلماً برای اصلاحات اساسی و پیشرفت امور اجتماعی و اتحاد ملت مانع بزرگی است. ملاها این نفوذ را بیشتر از آن جهت به دست آورده‌اند که اطلاع و بصیرت در امور را منحصر به خودشان کرده‌اند و الا این موضوع ارتباط چندانی با قدرت روحانی آنان ندارد.

روی این اصل بود که رژیم جدید در صدد بر آمد متدرجاً نفوذ بیجا و بی‌مورد ملاها را به کلی از بین ببرد؛ گرچه قانون اساسی کشور ایران با رعایت کامل قوانین اسلامی تدوین و تصویب شده است و قوانین عادی کشوری هم طوری تنظیم گردیده که مخالف

با مقررات اسلامی نباشد و تبلیغات ضد اسلام به کلی ممنوع گردید و حتی خود شاه هم به زیارت قم، کربلا و نجف رفتند، اما باید دانست که در سال ۱۹۳۰ به واسطه تعمیم فرهنگ و حذف بعضی مواد مذهبی از برنامه‌ها که برای محصلین اجباری بود و محدود ساختن لباس روحانی و تغییر شکل، مقدار زیادی از نفوذ ملاها کاسته شد. ال. پی. ال. ساتن، رضاشاه کبیر یا ایران نو، ترجمه و تالیف: عبدالعظیم صبوری، صص ۴۳۳ و ۴۳۲.



تبلیغات پان عربیستی

لباس متحدالشکل و کشف حجاب اجباری بهانه‌ای به دست بعضی پان عربیست‌ها داد تا سوراخ دعا را گم کنند و به جای مقابله با دیکتاتور ایران، مبارزه با تشیع را هدف قرار دهند. صدرااشراف در خاطرات خود این مساله را بیان می‌کند:

بعد از تبدیل لباس و رفع حجاب، روزنامه‌های عربی اهالی ایران را خارج از دین خواندند و یک روزنامه مصری تیتر مقاله خود را به این عبارت نوشته بود: «اتنصرت رفضه الا برانیه یعنی ایرانی‌های رافضی (شیعه) نصرانی شدند.»

محسن صدر، خاطرات صدرااشراف، [تهران]، وحید، ۱۳۶۴، ص ۲۹۲.



نماد ستیز با مذهب

یک جهانگرد غربی به نام هاکس نیز اجباری شدن کلاه پهلوی را نمادی برای کاستن از اهمیت اسلام می‌داند:

گذاشتن کلاه پهلوی را برای کاستن از اهمیت مذهب، اجباری کرده‌اند، زیرا تنها روحانیان ویژه‌ای که دارای تحصیلات معتبری باشند حق دارند عمامه و ملحقانش یعنی قبا‌ی بلند ایرانی و عبا بپوشند و نیز معدودی از سادات یعنی فرزندان پیامبر حق استفاده از

عمامه و شال کمر سبز را دارند. مردانی که سیدند یا بستن تکه پارچه‌ای سبز و کوچک بر کلاه یا کمر بند خویش نسب خود را آشکار می‌کنند. مریت هاکس، ایران افسانه و واقعیت، خاطرات سفر به ایران، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸، ص ۱۹۴.

نماز و شاپو

بلوشه، سفیر آلمان در ایران نیز معترف است که کلاههای شاپو به منظور مقابله با اسلام رواج یافته بود زیرا مردم هنگام نماز لبه کلاه پهلوی را به پشت سر می‌بردند و می‌توانستند براحتی سجده کنند ولی رواج کلاه شاپو کاملاً در تقابل با اسلام بود:

کلاه پهلوی یک سرپوش سیاه‌رنگ بود با آفتابگردانی بالای چشمان. از آنجا که به هنگام اقامه نماز می‌باید کلاه بر سر داشت و ضمناً پیشانی را به هنگام سجود بر خاک سود، رواج دادن کلاههای فرنگی که دور تا دور آن لبه داشت ممکن بود توفان خشم روحانیون را برانگیزد.

ویبرت بلوشه، سفرنامه بلوشه، ترجمه کیکاوس جهانباری، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۳، صفحه ۱۸۱.

کلاه به جای ماهی تابه

روزن جهانگرد دیگری است که با زیبایی به توصیف پیرمردی روستایی می‌پردازد که بالاجبار کلاه پهلوی بر سر دارد. او حالت پیرمرد و انزجار وی را این چنین شرح می‌دهد:

یک پیرمرد که چین و چروک صورتش نشان می‌داد که خیلی سال از او گذشته است، روبه‌روی ما، جلوی یک کلبه گلی نشسته بود. می‌شد گفت که او چیزی بر تن ندارد. یک شلوار پشمی پاره و ریش ریش، یک حفت گیوه مستعمل، یک پالتوی پشمی مندرس که از لابه‌لای سوراخ هایش، آستر پاره آن نیز دیده می‌شد و یک کلاه نمدی، تنها لباسی بود که بدن نیمه عریانش را پوشیده بود. پیرمرد اصلاً جوراب به پا نداشت. کلاه نمدی، پوششی را برای او فراهم نمی‌آورد، چراکه او کلاه را کاملاً به پشت سرش برده بود، او هر وقت که می‌خواست در نتیجه کار زیاد، عرق پیشانی‌اش را پاک کند، باز هم کلاه را کمی عقب‌تر می‌برد. او البته از آن

جهت کلاه را به عقب سرش نمی‌برد که گرما آزارش می‌داد، بلکه او این کار را از آن جهت می‌کرد که اصلاً کلاه را دوست نمی‌داشت. دولت امر کرده بود که همه کلاه پهلوی بر سر بگذارند، پیش از این رسم، مردم از کلاههای متعددی استفاده می‌کردند و هر فامیل و قبیله‌ای، کلاه با شکل خاص خود را داشتند. صحرانشینان و قبایل کوهستانی ترجیح می‌دادند که از کلاه نمدی و گرد خود استفاده کنند. این کلاه برای آنها راحت‌تر بود و امکان می‌داد که موهایشان آزادانه به دور لبه کلاه، تاب بخورد، که این حالت با استفاده از کلاه خشک پهلوی، ممکن نبود.

یک مهندس سوئدی که می‌توانست فارسی را حرف بزند، رو به پیرمرد کرد و گفت: «کلاه مثل این که سرت را خوب گرم نگه نمی‌دارد!» پیرمرد پاسخ داد: «آنقدر از این کلاه نفرت دارم که مایلیم آن را بدهم به زنم تا به جای ماهی تابه از آن استفاده کند.»

مادفون روزن، سفری به دور ایران؛ داستان گشت و گذاری در داخل ایران همراه با تجربه‌ها و مخاطره‌هایش، ترجمه علی محمد عبادی، ص ۳۷



رونق کلاه شاپو

سفارت فرانسه در تهران در مورد تبدیل کلاه پهلوی به شاپو به وزارت امور خارجه این کشور چنین گزارش می‌دهد:

روز ششم ماه ژوئن [۱۹۳۵] دهمین دوره مجلس شورای ملی توسط رضاشاه گشایش یافت. از آنجا که شاه هنگام ورود به تالار جلسه برای اولین بار کلاه پهلوی بر سر نداشت دولتمردان ایرانی استنباط کردند عصر آن کلاه تمام شد به این جهت بلافاصله اعلام کردند حسب‌الامر ملوکانه به جای آن کلاه باید شاپو سر گذاشت و این امر برای وزیران، نمایندگان مجلس [و] کارمندان دولت اجباری است. برداشت مطبوعات این بود که تدریجاً شاپو جای کلاه پهلوی را خواهد گرفت و به همین خاطر بازار فروشندگان شاپو رونق گرفت.

قزاق: عصر رضاشاه پهلوی براساس اسناد وزارت خارجه فرانسه نویسنده و مترجم محمود پورشالچی، ص ۶۴۰.



به کوشش جلال فرهمند

سیاست‌های فرهنگی عصر رضاخان از زبان اسناد

پوشیدن لباس جدید موکول به سرکوبی بلوچ‌ها است

سند شماره ۱

استعمال کلاه با رنگ زنده، ممنوع!

هیئت وزرا، نظامنامه متحدالشکل نمودن البسه برای شهر و قصبات را در جلسه ۳ بهمن ماه ۱۳۰۷ قرائت و به شرح ذیل تصویب نمودند:

فصل اول
در تعریف و تحدید لباس متحدالشکل

ماده ۱ - لباس متحدالشکل که موسوم به لباس پهلوی خواهد بود. عبارت است از کلاه پهلوی و اقسام لباس کوتاه اعم از نیم‌تنه (یقه عربی یا یقه برگردان) و پیراهن و غیره و شلوار اعم از بلند یا کوتاه یا مچ پیچ‌دار.

ماده ۲ - پوشیدن لباس دیگر جز آنچه در ماده ۱ ذکر شده است و همچنین بستن شال ممنوع است.

ماده ۳ - برای ساکنان شهرها بالاپوش معمولی عبارت است از اقسام پالتو ولی بالاپوش‌های دیگر که برای حفظ از سرما. در موقع مسافرت استعمال می‌شود از این قاعده مستثنی است.

ماده ۴ - کلاه پهلوی باید متحدالشکل و بدون علائم ممیزه باشد و استعمال کلاه از اجناسی که رنگ آنها زنده باشد ممنوع است.

ماده ۵ - اولیای کودکان ذکوری که موقع لباس معمولی پوشیدن آنها رسیده باشد مسئول پوشیدن لباس متحدالشکل آنها خواهند بود.

ماده ۶ - شوپورها و مکانیسن‌ها و آهنگران و شکارچیان در استعمال کلاه مخصوص خود در موقع اشغال به کار آزادند.

ماده ۷ - در مواقع کار. پوشیدن پیراهن بلند و یا آویختن پیش‌بند برای کارگران آزاد است.

مهدیقلی [هدایت] - محمود جم - حسین سمیعی

سند شماره ۲

هیچ عذری مسموع نیست

اعلان متحدالشکل حکومت جلیله مطابق اطلاعات واصله معلوم می‌شود در اجرای قانون البسه متحدالشکل خصوصاً در قراء و قصبات از طرف مأمورین مراقبت به عمل نیامده و هنوز قسمتی از اهالی با لباسهای مختلفه سابق باقی هستند. چون تصمیم لباس متحدالشکل بر طبق قانون واجب‌الاجراء و از موعد آن گذشته است اکیدا مقرر است که ولات و حکام، نظر به مسوولیتی که در این امر دارند باید سریعا اقدامات موثره فوری به عمل آورند که در تمام حوزه مأموریت آنها اعم از شهرها و قصبات و دهات، اهالی ملبس به لباس متحدالشکل گردیده، متخلفین شدیداً به مجازات‌های قانونی برسند. نسبت به سکنه قراء اگر چه تا حال به قدر کفایت تسهیلات شده محض این که باز مساعدت به عمل آمده باشد تا آخر آذر ماه هذلسنه مدت منظور می‌شود که عموماً مقررات قانونی را متابعت نمایند و پس از انقضای مدت مزبوره هیچ عذری از آنها و از مأمورین مربوط مسموع نبوده کلیه متخلفین تعقیب و مجازات خواهند شد. لازم است علاوه بر نایب‌الحکومه‌ها و مأمورین مربوط امنیه که در دهات و قصبات مراقب انجام مقررات هستند از کلیه کدخدایان و ریش سفیدهای دهات هم به قید مسوولیت التزام گرفته شود

سند شماره ۳

لباس شرافتمند پهلوی!

اعلان نظر به این که قانون متحدالشکل لباس از اول فروردین ۱۳۰۹ حتمی‌الاجراء است و ادارات دولتی ناچار با اشخاص متخلف مطابق مواد قانون رفتار خواهد نمود، علی‌هذا عموم اهالی را متذکر می‌دارم که تاکنون ملبس به لباس رسمی ایرانی و متحدالشکل نشده‌اند در ظرف این چند روز تهیه و به لباس شرافتمند پهلوی ملبس و مفتخر گردیده و به آقایانی که در جلسه دوشنبه پنجم اسفند در عمارت حکومتی استقبال و اطاعت از این امر مطاع نموده‌اند، زودتر تاسی نمایند. تا در آتیه دچار محظورات قانونی نشوند.

سند شماره ۴

مخالفت با لباس بومی اعراب خوزستان

تاریخ: ۲۲/۳/۱۳۰۹ وزارت کشور محرمه استان ششم اداره شهربانی خوزستان - اهواز

به طوری که این چند روزه در خرمشهر مشهود گردید، اکثر ساکنین آنجا اخیراً جفیه‌عقال بر سر نهاده، متظاهر به عرب منشی شده‌اند و اسباب تعجب شد که مأمورین شهربانی چگونه برخلاف مصالح عالی کشور شاهنشاهی در اجرای قانون لباس متحدالشکل کوتاهی می‌نمایند اگر چه حضوراً هم به رئیس شهربانی خرمشهر دستور داده شده که از این تظاهرات سخت و جلوگیری نمایند. بدین وسیله نیز آن اداره را متوجه می‌نماید که قذغن فرماید مأمورین شهربانی همه جا جدا مراقبت نموده، نگذارند کسی بر خلاف قوانین کشور و سیاست دولت شاهنشاهی، ملبس به لباس عربی و جفیه‌عقال شود.

سند شماره ۵

استفاده از چادر، جرم است!

تاریخ: ۲۷/۱۱/۱۳۲۰ اداره سیاسی وزارت کشور محرمه اداره کل شهربانی

در پاسخ‌نامه شماره ۶۸۴۹۳ - ۲۰/۱۱/۱۹ [۱۳] اشعار می‌دارد: به طوری که سابقاً نیز تذکر داده شده است، مقررات مربوطه به لباس متحدالشکل مطابق سابق است و هیچگونه تغییری در مواد آن داده نشده است. بنابراین جلوگیری از اشخاصی که کلاه پوست دارند و بانوانی که چادرنماز یا چادر سیاه [سر] می‌کنند، جزو متخلفین محسوب و طبق مقررات باید به محاکم صالحه جلب شوند. رفتار مأمورین باید خیلی با نزاکت بوده، چادر از سر زنها بردارند ولی در هر مورد، تذکرات لازم [را] به آنها بدهند و به طور کلی رفتار و اقدامات مأمورین شهربانی باید با قوانین و مقررات جاریه کشور، کاملاً مطابقت نموده و با مردم از روی حسن سلوک و نزاکت رفتار شود.

سند شماره ۶

مخالفت با لباس بومی اعراب خوزستان

تاریخ: ۲۲/۳/۱۳۰۹ وزارت کشور محرمه استان ششم اداره شهربانی خوزستان - اهواز

به طوری که این چند روزه در خرمشهر مشهود گردید، اکثر ساکنین آنجا اخیراً جفیه‌عقال بر سر نهاده، متظاهر به عرب منشی شده‌اند و اسباب تعجب شد که مأمورین شهربانی چگونه برخلاف مصالح عالی کشور شاهنشاهی در اجرای قانون لباس متحدالشکل کوتاهی می‌نمایند اگر چه حضوراً هم به رئیس شهربانی خرمشهر دستور داده شده که از این تظاهرات سخت و جلوگیری نمایند. بدین وسیله نیز آن اداره را متوجه می‌نماید که قذغن فرماید مأمورین شهربانی همه جا جدا مراقبت نموده، نگذارند کسی بر خلاف قوانین کشور و سیاست دولت شاهنشاهی، ملبس به لباس عربی و جفیه‌عقال شود.

سند شماره ۴

لزوم سرکوب میرهای بلوچ

وزارت داخله

حکومت کل بنادر و جزایر خلیج ایران و دشتی و دشتستان تاریخی:

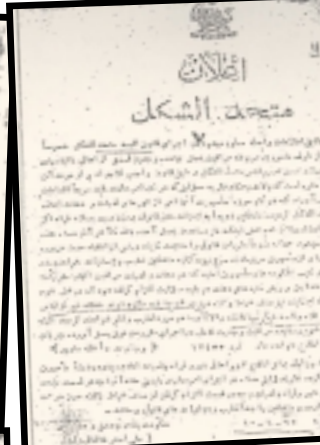
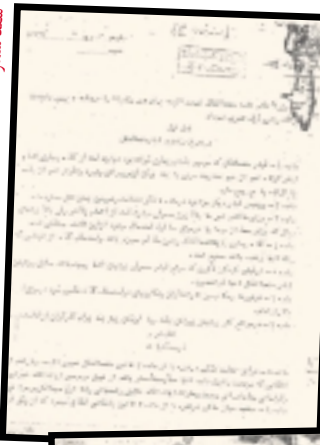
۱۳۱۰/۱۱/۱۱

مقام محترم حکومت جلیله بنادر و دشتی و دشتستان دامت شوکتہ

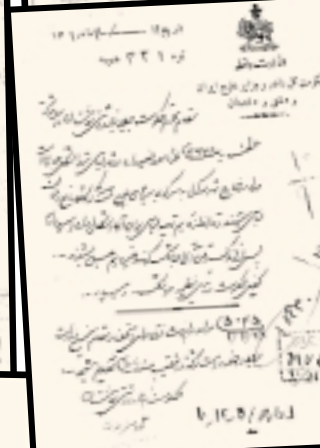
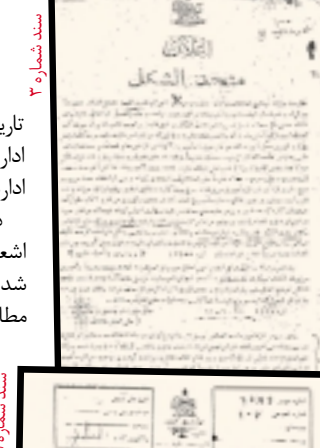
عطف به نمره ۲۶۲۸ محترماً معروض می‌دارد در شهر لباس متحدالشکل جاری است ولی در خارج شهر موکول به سرکوبی میرهای بلوچ است که کاملاً مانع و مخالف لباس هستند و تا اندازه [ای] هم تهیه لباس برای آنها اشکال دارد. امیدوارم پس از اندک وقتی اهالی جاسک کهنه و غیره هم ملبس بشوند.

کفیل حکومت و رئیس نظمیہ جاسک، رهسپار پس از شهریور ۲۰ و سقوط دیکتاتور نیز عده‌ای از مقامات مسوول، مذبوحانه می‌کوشیدند تا همچنان سیاست‌های دوران دیکتاتور را ادامه دهند. ۲ سند زیر یکی مربوط به بهمن ۱۳۲۰ و دیگری مربوط به خرداد ۱۳۲۲ است که تلاش مضحک مسوولان وقت را به نمایش می‌گذارد:

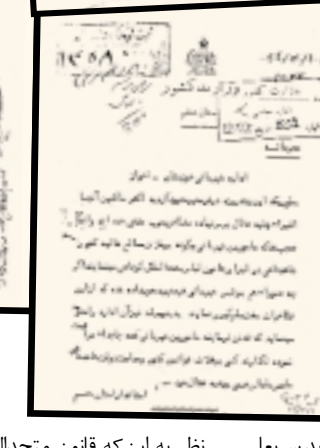
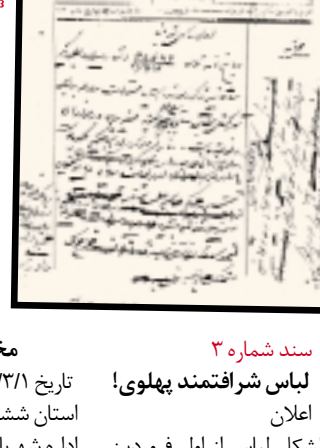
سند شماره ۱



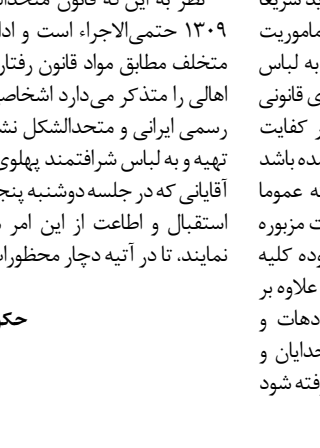
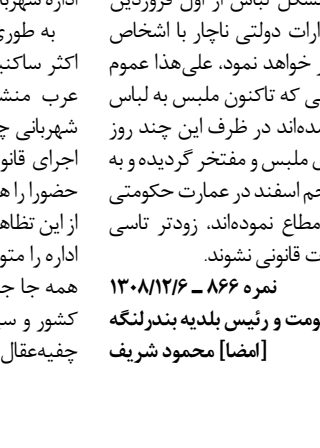
سند شماره ۲



سند شماره ۳



سند شماره ۴



سند شماره ۶

مخالفت با لباس بومی اعراب خوزستان

تاریخ: ۲۲/۳/۱۳۰۹ وزارت کشور محرمه استان ششم

اداره شهربانی خوزستان - اهواز

به طوری که این چند روزه در خرمشهر مشهود گردید، اکثر ساکنین آنجا اخیراً جفیه‌عقال بر سر نهاده، متظاهر به عرب منشی شده‌اند و اسباب تعجب شد که مأمورین شهربانی چگونه برخلاف مصالح عالی کشور شاهنشاهی در اجرای قانون لباس متحدالشکل کوتاهی می‌نمایند اگر چه حضوراً هم به رئیس شهربانی خرمشهر دستور داده شده که از این تظاهرات سخت و جلوگیری نمایند. بدین وسیله نیز آن اداره را متوجه می‌نماید که قذغن فرماید مأمورین شهربانی همه جا جدا مراقبت نموده، نگذارند کسی بر خلاف قوانین کشور و سیاست دولت شاهنشاهی، ملبس به لباس عربی و جفیه‌عقال شود.

استاندار استان ششم

سند شماره ۳

لباس شرافتمند پهلوی!

اعلان

نظر به این که قانون متحدالشکل لباس از اول فروردین ۱۳۰۹ حتمی‌الاجراء است و ادارات دولتی ناچار با اشخاص متخلف مطابق مواد قانون رفتار خواهد نمود، علی‌هذا عموم اهالی را متذکر می‌دارم که تاکنون ملبس به لباس رسمی ایرانی و متحدالشکل نشده‌اند در ظرف این چند روز تهیه و به لباس شرافتمند پهلوی ملبس و مفتخر گردیده و به آقایانی که در جلسه دوشنبه پنجم اسفند در عمارت حکومتی استقبال و اطاعت از این امر مطاع نموده‌اند، زودتر تاسی نمایند. تا در آتیه دچار محظورات قانونی نشوند.

نمره ۸۶۶ - ۱۳۰۸/۱۲/۶

حکومت و رئیس بلدیه بندرلنگه

[امضا] محمود شریف



شماه‌ای از تدبیر و درایت موسس حوزه علمیه قم



رمز مماشات آیت الله حائری یزدی



فرموده، امید است رفع اضطراب این ضعیف و عموم ملت شیعه بشود. الاحقر: عبدالکریم حائری. سند شماره ۱.

۲. جواب تلگراف آیت‌الله حائری یک روز بعد، یعنی در ۱۲ تیر ماه، به قم مخابره شد. متن دست‌نوشته این تلگرام که به دست آمده معلوم نیست که از سوی وزیر دربار است و یا نخست‌وزیر. ولی از آن جهت که روی کاغذ مارک‌دار ریاست وزرا، نوشته شده احتمال بسیار می‌رود که تلگرام توسط فروغی، نخست‌وزیر وقت، صادر شده باشد. سند شماره ۲.

«به آقای حاج شیخ عبدالکریم به قم مخابره شود. تلگراف حضرت مستطاب عالی به حضور مقدس اعلیحضرت همایون شاهنشاهی ارواحنا فداه مشعر بر این که اوضاع حاضره خلاف قوانین شرع مطهر و مذهب جعفری است با وجود سوابق معلومه، فوق‌العاده باعث تعجب و تغییر خاطر مهر مظاهر گردید و کسانی که این قسم اقترای می‌زنند امر صادر فرمودند قانوناً تعقیب درآورد. اگر نظر حضرت مستطاب عالی به اراجیف و اکاذیب شایعه است، عجب است که بدون تحقیق ترتیب اثر داده، عنواناتی که به هیچ وجه شایسته مقام مقدس ملوکانه نیست فرموده‌اید و اگر راجع به لباس و کلاه است، باز از آراء صائبه که در وجود محترم سراغ داشتند مایه تعجب است که این قبیل امور موافقت و مخالفت به احکام شرع مقدس را عنوان می‌فرمایید. بنده در عالم ارادت کیش خالصانه معتقدم که شیوه مرضیه را که موجب حسن عقیده بندگان اعلیحضرت همایونی نسبت به وجود محترم بوده از دست ندهد، در مطالبی که عوام و مردمان بی‌اطلاع یا مغرض به عرض عالی می‌رسانند تحقیق و تامل کرده قسمی نفرمایید که مساعی جمیله که ذات خسروانه برای ترقی و تعالی دولت و ملت که یگانه وسیله اعلا کلمه حقه است و [۹] جلوه نموده، سبب آزردگی و تغییر خاطر مقدس شاهانه گردد. در خاتمه باز خاطر محترم را مستحضر می‌سازد به این نکته که کسانی که این عنوانات را تعقیب و اذهان عامه را مفتربات و جعلیات مشوب داشته و مشتبه می‌سازند دچار عقوبت خواهند شد. ۱۳۸۶/۱۴/۲۴»

خاطرات و مبارزات حجت‌الاسلام فلسفی
صص ۸۴-۸۲

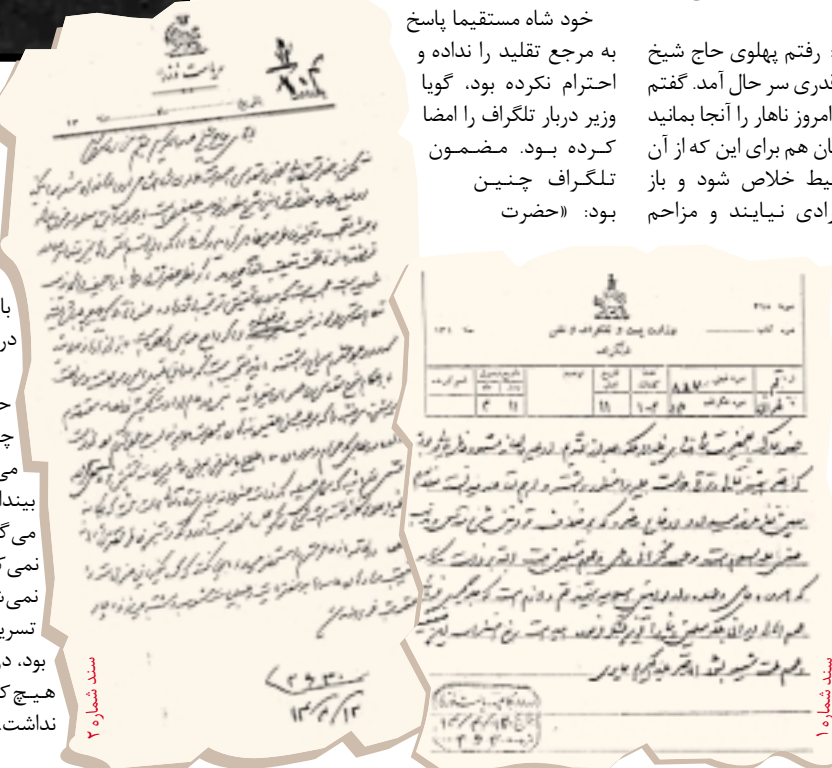
مرحوم آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری یزدی با درک دقیق شرایط زمان و برای حفظ اساس اسلام در روحانیت، رویه مماشات را در پیش گرفت تا بهانه‌ای به دست دیکتاتور ندهد. ایشان در این مسیر از سوی بعضی انقلابی‌نماها مورد هتاکی نیز قرار گرفت. داستان زیر که توسط مرحوم فلسفی به نقل از میرزا محمدتقی اشراقی از علمای مشهد و قم نقل شده است، نمونه‌ای از برخوردهای زشتی که با آن بزرگوار صورت گرفت و صحت مواضع ایشان را به نمایش می‌گذارد:

در آن موقع مردم قم به حضور آیت‌الله مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری رئیس حوزه علمیه قم می‌آمدند و می‌گفتند: آقای حاج شیخ! به رضاشاه تلگراف کنید که مردم قم را از لباس متحدالشکل معاف کند. حاج شیخ هم می‌گفت: فایده‌ای ندارد، گوش نمی‌کند، عملی نیست. بر اثر اصرار مردم و انکار حاج شیخ، کار به آنجا رسید که بعضی‌ها در قم مرحوم حاج شیخ را متهم کردند که ایشان نیز با اتحاد شکل موافق است.

مرحوم اشراقی می‌گفت طلاب، مردم و بعضی از مدرسان ناراحت بودند که چرا حاج شیخ به رضاخان تلگراف نمی‌زند. آن مرحوم گفت: یک روز قبل از ظهر به منزل حاج شیخ رفتم و دیدم که تکیه به دیوار داده و روی آجر زمین نشسته و پایش را دراز کرده و عمامه‌اش هم افتاده است. از یکی پرسیدم چه شده است؟ گفت عده‌ای به اینجا آمدند و حاج شیخ را مورد حمله و اهانت قرار دادند و جملات خیلی بدی گفتند که چرا ایشان به رضاشاه تلگراف نمی‌زند و اعتراض نمی‌کند.

مرحوم اشراقی می‌گفت: رفتم پهلوی حاج شیخ نشستم و دلداریش دادم تا قدری سر حال آمد. گفتم بفرمایید برویم منزل ما که امروز ناهار را آنجا بمانید و کمی استراحت کنید. ایشان هم برای این که از آن محیط خلاص شود و باز افرادی نیایند و مزاحم

خود شاه مستقیماً پاسخ به مرجع تقلید را نداده و احترام نکرده بود. گویا وزیر دربار تلگراف را امضا کرده بود. مضمون تلگراف چنین بود: «حضرت



آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری، تلگراف شما به شرف عرض همایونی رسید، سخت ناراحت شدند و فرمودند خود حاج شیخ این کار را نکرده، افرادی ایشان را تحریک کرده‌اند. لذا دستور داده‌اند تمام محرکین این کار را بگیرند و زندانی کنند.»

مرحوم اشراقی می‌گفت وقتی به مردم خبر رسید که در تلگراف به گرفتن محرکین اشاره شده، آن گروه از شیطان‌هایی که حاج شیخ را متهم می‌کردند، رفتند و کت و شلوار پوشیدند. حتی بعضی از کسبه‌های آتشین مزاج به کرات از برابر

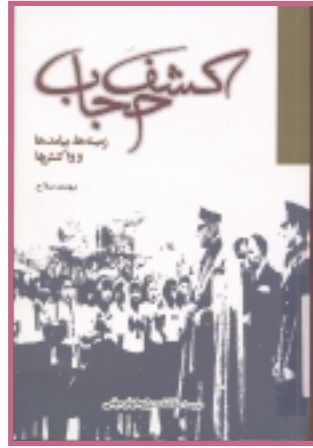
۱. متن تلگرام آیت‌الله حائری که در تاریخ ۱۱ تیرماه ۱۳۱۴ به رضاخان مخابره شده بدین شرح است: «حضور مبارک اعلیحضرت شاهنشاهی خلدالله ملکه بعد از تقدیم ادعیه خالصانه، مشهود خاطر همایونی بوده که احقر همیشه تعالی و ترقی دولت علیه را منظور داشته و اهم مقاصد می‌دانسته فعلا هم به همین نظر عرضه می‌دارد: اوضاع حاضره که برخلاف قوانین شرع مقدس و مذهب جعفری علیه‌السلام است موجب نگرانی داعی و عموم مسلمین است. البته بر ذات ملوکانه که امروزه حامی و عهده‌دار نواامیس اسلامیه هستید حتم و لازم است که جلوگیری فرمایید. عموم اهالی ایران بلکه مسلمین دنیا را قرین تشکر

کشف حجاب؛ زمینه‌ها، پیامدها و واکنش‌ها

کنشها و واکنش‌های مردم و حکومت ایران ارتباط اختصاص دارد. در فصل چهارم به روند تغییر لباس و کشف حجاب در شهرها و مناطق مختلف ایران و نیز تبعات و نتایج برخوردهای حکومت با مردم و مخالفان این طرح اشاره رفته است. در فصل پنجم کتاب هم واکنش گروه‌های مختلف (روشنفکران، دولتمردان، روحانیون و زنان) به موضوع تغییر لباس و کشف حجاب مورد بررسی تاریخی قرار گرفته است. سرانجام در فصل ششم (پایانی) کتاب هم نویسنده به پیامدهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی واقعه تغییر لباس و کشف حجاب پرداخته است.

گونگون به موضوع تغییر لباس (متحدالشکل ساختن لباس) و کشف حجاب در دوره رضاشاه (به صورت موافق و یا مخالف) پرداخته‌اند. در فصل اول به موضوع تجددگری و ارتباط آن با شکل‌گیری مقوله فکر تغییر لباس و کشف حجاب در ایران اشاره شده است. در فصل دوم مقدمات و زمینه‌های فکری، سیاسی و اجتماعی متحدالشکل شدن لباس و کشف حجاب در دوره رضاشاه تا هنگام سفر رضاخان به ترکیه مورد بررسی و ارزیابی تاریخی-تحلیلی قرار گرفته است. فصل سوم کتاب به بررسی تاریخی-تحلیلی رخدادها و حوادث پس از اعلام تغییر لباس و سپس کشف حجاب و

نوبت و تاریخ چاپ: اول/بهار ۱۳۸۴
قطع: رقی/ ۳۹۲ ص، مصور
در این اثر نویسنده، کوشیده است با نگرشی تحلیلی-تاریخی ریشه‌ها و چگونگی شکل‌گیری مساله تغییر لباس و کشف حجاب در ایران را توضیح و تشریح نماید. کتاب شامل یک مقدمه، پیشگفتار، نقد و بررسی منابع، شش فصل میسوط (که در واقع متن اصلی کتاب را در بر می‌گیرد)، فهرست منابع، پیوست‌ها، اسناد برگزیده و تصاویر و فهرست اعلام می‌شود.
از جمله ابتکارات مولف، گشودن بابی مستقل پیرامون نقد و بررسی اسناد و مدارک و منابعی است که به انحای



نویسنده: مهدی صلاح
ناشر: موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی



در این بخش به معرفی ۳ کتاب مطرح پیرامون لباس متحدالشکل و کشف حجاب اجباری پرداخته‌ایم و فهرست تعدادی از آثار مربوط به این موضوعات در اختیار علاقه‌مندان قرار می‌گیرد و در پایان به معرفی چند اثر جدید در بازار نشر می‌پردازیم.

حکومت
فصل پنجم) تغییر پوشش مردان و زنان
فصل ششم) روحانیون و تغییر رژیم
فصل‌های هفتم تا چهاردهم به بررسی مواضع علمای عتبات، مناطق مختلف ایران، پیرامون تغییر رژیم می‌پردازد.
فصل پانزدهم) واکنش روحانیون در برابر تغییر لباس و کشف حجاب.
در خاتمه نیز ضمن نتیجه‌گیری، فهرست منابع و مآخذ اعلام و گزیده اسناد در اختیار قرار گرفته است.

روحانیون ایران به هنگام ورود متفقین در شهریور ۱۳۲۰ مخالفتی بروز ندادند؟! از نکات مهم مورد توجه نگارنده بوده است. کتاب در ۱۵ فصل سامان یافته که عناوین آن به شرح زیر است:
فصل اول) تئوری و عملکرد علمای شیعه امامیه در برابر حکومت رضاشاه
فصل دوم) ساختار کلی حکومت رضاشاه
فصل سوم) رویدادها، تحولات و نهادهای اجتماعی-فرهنگی
فصل چهارم) سیاست مذهبی



علماء و رژیم رضاشاه

سیاست‌های فرهنگی و میزان موفقیت رژیم در نیل به این اهداف و بویژه سیاست‌های مربوط به روحانیون و واکنش روحانیون در برابر مجموع سیاست‌های فرهنگی، تأثیر سیاست‌های فرهنگی بر جامعه و بویژه در رابطه میان مردم و روحانیون مطرح گردیده است. همچنین یافتن پاسخ این پرسش که: «چرا بر خلاف جنگ جهانی اول،

نویسنده: حمید بصیرت منش
ناشر: موسسه چاپ و نشر عروج
قطع: وزیری/ ۶۰۰ صفحه
این اثر به طور مبسوط و با نثری شیرین به بررسی عملکرد سیاسی فرهنگی روحانیت در فاصله سالهای ۱۳۰۵ تا ۱۳۲۰ شمسی می‌پردازد.
در پیش‌گفتار این اثر می‌خوانیم: در این پژوهش نکاتی چون: اهداف کلی

تازه‌های نشر

فصلنامه تاریخ معاصر ایران



چهلمین شماره فصلنامه تاریخ معاصر ایران منتشر شد. در این شماره می‌خوانیم:
● قحطی بزرگ سالهای ۱۹۱۷-۱۹۱۹ / محمدقلی مجد، ترجمه: معصومه جمشیدی
● زندانها و زندانیان سیاسی دوره رضاشاه/ اقبال حکیمیان
● زمانه و کارنامه محمد مسعود (۱) / علی ابوالحسنی (منذر)
● رجال پهلوی/ فاطمه معزی
● گفتگو با رضا ارحام‌صدر پیرامون هنرهای نمایشی اصفهان/ مرتضی رسولی پور
● اسنادی از سیدنی آرمیتاژ اسمیت/ جلال فرهمند
● گزارش کامل پنجمین نشست بررسی مطبوعات ایران پس از شهریور ۱۳۲۰

تغییر لباس و کشف حجاب به روایت اسناد

ناشر: مرکز بررسی اسناد تاریخی
نوبت چاپ: اول/ مهر ۱۳۷۸
قطع: وزیری، ۶۱۸ ص/ مصور
این اثر با ارائه اسناد و مدارک پر شمار تاریخی و آرشیوی، یک منبع اطلاعاتی پیش روی محققان و علاقه‌مندان به موضوع تغییر لباس و کشف حجاب در ایران دوره رضاشاه می‌گشاید و از این رهگذر، خواننده علاقه‌مند و نکته‌سنج با بسیاری از زوایای پنهان واقعه تاسفبار کشف حجاب و تغییر لباس اجباری در ایران آشنا می‌شود.
کتاب شامل یک پیشگفتار و سخن ناشر، مقدمه تفصیلی، (فهرست تفصیلی اسناد) و متن اصلی اسناد، توضیح لغات یا اصطلاحات، اعلام، گزیده اسناد و تصاویر به همراه فهرست منابع و مآخذ است.
به گواهی فهرست تفصیلی در این کتاب ۲۰۸ سند ارائه شده است، هرچند در نقل متن اسناد



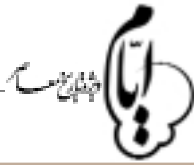
کمتر ترتیب تاریخی رعایت شده است. با این احوال اسناد موجود، فاصله زمانی سالهای ۱۳۱۷-۱۳۰۴ ش را پوشش می‌دهد و دو سند مربوط به سال ۱۳۵۴ پیرامون ضرورت برخورد با دختران و خانمهای چادری و با حجاب در مراکز آموزشی و کارمندان زن می‌باشد.
در مقدمه تفصیلی کتاب هم تاریخچه مختصری پیرامون واقعه تغییر لباس و کشف حجاب در عصر سلطنت رضاشاه تدوین و تنظیم شده است.
همچنین در کتاب، توضیحات جالب توجه و راهگشایی درباره پاره‌ای از نکات و افرادی که در متن اصلی اسناد ذکری از آنان شده است، وجود دارد. قریب به ۱۵۰ صفحه از کتاب به کلیشه اسناد اختصاص یافته که متن آنها در آغاز کتاب استنساخ شده است؛ عکسها و تصاویری هم در موضوع کشف حجاب و نیز تغییر لباس، زینت بخش پایان کتاب است.

کتابشناسی منابع مربوط به واقعه تغییر لباس و کشف حجاب

- اول، تهران، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۱.
- تهاجم به روحانیت و حوزه‌های علمیه در تاریخ معاصر، ج ۱، تهران، حوزه هنری و سوره مهر، ۱۳۸۲.
- حمیدرضا میرمحمدی، ستارگان خوانسار، قم، نشر جمال، ۱۳۸۲.
- رسول جعفریان، داستان حجاب در ایران پیش از انقلاب، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۳.
- روح‌الله حسینیان، تاریخ سیاسی تشیع تا تاسیس حوزه علمیه قم، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰.
- خاطرات حضرت آیت‌الله احمدی میانجی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰.
- فرزانه نیکوبرش، بررسی عملکرد سیاسی آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری، تهران، شرکت چاپ و نشر بین‌المللی، ۱۳۸۱.
- حسین مکی، تاریخ ۲۰ ساله ایران، ج ۵، تهران، نشر ناشر، ۱۳۶۲.

- چاپ دوم، تهران، موسسه امام صادق، زمستان ۱۳۷۰.
- تغییر لباس و کشف حجاب به روایت اسناد، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، مهر ۱۳۷۸.
- کشف حجاب در ایران (تاریخ جهان همراه با آلبوم عکسها)، مجموعه هفدهم، به کوشش سعید سلیمانی، چاپ اول، تهران، انتشارات جهان کتاب، ۱۳۷۹.
- نشست تخصصی کشف حجاب (مجموعه مقالات)، چاپ اول، تهران، موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، بهار ۱۳۸۴.
- مهین نوری، مروری بر کودتای سیاه: تاریخچه کشف حجاب، چاپ اول، بی‌تا، چاپخانه کشاورز، بهار ۱۳۷۸.
- مهدی صلاح، کشف حجاب: زمینه‌ها، پیامدها و واکنش‌ها، چاپ اول، تهران، موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، بهار ۱۳۸۴.
- خشونت و فرهنگ (اسناد محرمانه کشف حجاب: ۱۳۱۳-۱۳۲۲)، چاپ

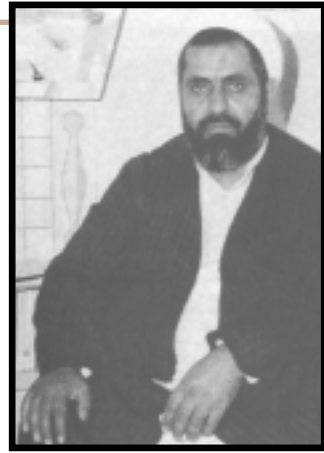
- محمدحسین منظورالاجداد، سیاست و لباس (گزیده اسناد متحدالشکل شدن البسه: ۱۳۰۷-۱۳۱۸)، چاپ اول، تهران، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۸۰.
- واقعه کشف حجاب: اسناد منتشر نشده از واقعه کشف حجاب در عصر رضاخان، به کوشش مرتضی جعفری و دیگران، چاپ اول، تهران، موسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی و سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱.
- حکایت کشف حجاب، چاپ اول، تهران، واحد تحقیقات موسسه فرهنگی قدر ولایت، بهار ۱۳۸۳.
- ابراهیم افخمی، قیام ملاخلیل و رد فرمان رضاخان (در مخالفت با پوشیدن لباس فرنگی در سال ۱۳۰۷ شمسی)، چاپ اول، تبریز، انتشارات محمدی (سقز)، تابستان ۱۳۶۸.
- محمدتقی بهلول، خاطرات سیاسی بهلول یا فاجعه مسجد گوهرشاد،



مظفر شاهی

در این شماره از میان مناسبت های متعددی که در تیر ماه وجود دارد ۴ واقعه را برگزیده و مورد توجه قرار داده ایم

در گذشت حجت الاسلام کافی



واعظ شهیر و توانا حجت الاسلام والمسلمین شیخ احمد ضیافتی کافی در ۳۰ تیر ۱۳۵۷ بر اثر سانحه تصادف اتومبیل در مسیر جاده قوچان - مشهد در استان خراسان جان خود را از دست داد. شیخ احمد کافی فرزند حاج میرزا محمد کافی و او فرزند آیت الله میرزا احمد کافی از علمای برجسته یزد و سپس مشهد، در اول

خرداد ۱۳۱۵ ش در شهر مشهد متولد شد. او تحصیلات ابتدایی را در دبستان ایمانی مشهد گذرانید و سپس در محضر پدر بزرگش آیت الله حاج میرزا احمد کافی به فراگیری علوم دینی و حوزوی پرداخت. سپس وارد مدرسه علمیه نواب مشهد شد و پس از مدتی جهت تکمیل علوم دینی و حوزوی خود، به نجف اشرف رفت و در محضر برخی از علما و اساتید برجسته روزگار نظیر آیت الله سید ابوالقاسم خویی، سید محسن حکیم، سید محمود شاهرودی، حسین راستی کاشانی و شهید سید اسدالله مدنی به تحصیل علوم دینی پرداخت و در سال ۱۳۳۸ ش به ایران بازگشت. ایشان که در وعظ و خطابه به سرعت نام آور شده بود در سالهای نخست دهه ۱۳۴۰ وارد عرصه مبارزات سیاسی شده و در نهضت روحانیون تحت رهبری های امام خمینی در سالهای

قرار گرفته و در سخنرانی هایش در شهرهای مختلف کشور آشکارا رژیم پهلوی را مورد حمله قرار می داد و لذا مورد عنایت و توجه افشار گسترده ای از مردم کشور قرار گرفت. با این احوال اجل مهلتش نداد تا پیروزی نهایی انقلاب اسلامی و سقوط رژیم پهلوی را نظاره گر باشد و در ۳۰ تیر ۱۳۵۷ بر اثر حادثه تصادف اتومبیل جان خود را از دست داد. در مراسم بزرگداشت و تدفین او در شهرهای مختلف کشور دهها هزار تن شرکت کردند. شیخ احمد کافی در جوار مرقد مطهر خواجه ربیع در شهر مشهد به خاک سپرده شد. چون مرگ مشکوک او در روز نیمه شعبان واقع شد. شاعر خوش قریحه ای در مورد این تفارن چنین سروده است:

آن که یک عمر گفت مهدی جان داد در روز عید مهدی، جان منبع:

واعظ شهیر حجه الاسلام حاج شیخ احمد کافی به روایت اسناد ساواک، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۸۳.

فتح تهران و استیلاي مشروطه خواهان



حکومت محمدعلی شاه و متجاوزین روسی مقاومت می کردند، انقلابیون از سوی گیلان و اصفهان و مناطق غربی کشور به سوی تهران حرکت کرده و با هماهنگی های صورت گرفته نهایتاً در ۲۵ تیر ۱۲۸۸ / ۲۷ جمادی الثانی ۱۳۲۷ برابر با ۱۶ ژوئیه ۱۹۰۹ تهران را فتح کرده بر عرصه مشروطیت شاه پایان دادند و به این ترتیب مشروطه دوم متولد شد. بگذریم از این که در این دور جدید نیز تندروی ها، اختلافات، انحرافات و مشکلات عدیده ای که دو کشور روس و انگلیس موجبات آن را فراهم می آوردند، انقلاب و نهضت مشروطه خواهی ایرانیان را سخت آسیب پذیر و کم فروغ ساخت که از جمله تندروی های آنان می توان به محاکمه و اعدام آیت الله شیخ فضل الله نوری چند روز پس از فتح تهران اشاره کرد.

منابع:

عبدالحسین نوایی، فتح تهران، و احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران، جلد دوم.

انقلاب مشروطیت که در ۱۴ مرداد ۱۲۸۵ برابر ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۴ و برابر با ۵ اوت ۱۹۰۶ به پیروزی رسید مهمترین رخداد سیاسی - اجتماعی ایران در عصر معاصر به شمار می رود. با پیروزی انقلاب مشروطیت و با وجود تمام مشکلات، تنگناها، ضعفها و اختلافات موجود، نظم سیاسی نوینی در عرصه اجتماعی ایران به وجود آمد و روابط ملت با دولت و حکومت بر مبنای جدیدی استوار شد. با این احوال روند حوادث و تحولات به دلایل عدیده سیاسی، اجتماعی، داخلی و نیز مشکلات مبتلا به خارجی چنان که انتظار می رفت مبنایی منطقی و درست پیدا نکرد و دخالت های پایان ناپذیر ۲ کشور روس و انگلیس و اختلافات سیاسی و نظری که میان رهبران و تئوری پردازان نهضت مشروطیت بروز کرد، بحران های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی روبه رو بود و در

همان حال دو کشور روس و انگلیس هم در شئون مختلف کشور دخالت می کردند، بتدریج زمینه های قیام دیگری بر ضد نظام استبدادی موجود در برخی شهرها و ایالات کشور به وجود آمد و در شرایطی که مشروطه خواهان تبریز و آذربایجان ماهها در برابر

وفات میرزا محمد حسین قزوینی (عمادالکتاب)



میرزا محمد حسین خان عمادالکتاب قزوینی فرزند میرزا محمد در ۲۵ فروردین ۱۲۴۰ در قزوین متولد شد. پدرش میرزا محمد شغل قباله نویسی داشت. میرزا محمد حسین علوم قدیمه و معمول زمان را در دوران کودکی و نوجوانی فرا گرفته و سپس به تحصیل علوم جدید و فراگیری زبانهای فرانسه و عربی رو می آورد و از همان دوران نوجوانی به خوشنویسی علاقه مندی وافر نشان داد و در نزد اساتیدی مانند میرزا محمدعلی خوشنویس قزوینی این هنر را فرا گرفت و به سرعت، خوشنویسی نام آور شد.

در دوران نوجوانی و جوانی مدتی در بادکوبه در نزد تاجری از اهالی شروان به کار اشتغال داشت. سپس در معیت سید محمد باقر حجت الاسلام به کربلا رفته و به مدت ۴ سال به کار و تحصیل پرداخت.

سال ۱۳۱۲ ق به تهران بازگشت و در دوره مظفرالدین شاه جزو کاتبان وزارت انطباعات شد و مدتی هم معلم مشق خط احمدشاه و برخی دیگر از شاهزادگان و رجال قاجار بود و خوشنویسان پرآوازه ای را تربیت کرد. پس از انقلاب مشروطیت به مدت ۷ سال در وزارت داخله به کار مشغول بود. در سال ۱۳۳۵ ق به عضویت کمیته مجازات درآمد و مدت کوتاهی بعد دستگیر و به مدت ۵ سال زندانی شد.

عمادالکتاب پس از آزادی در مجلس شورای ملی به کار قانون نویسی پرداخت و با آغاز سلطنت رضاشاه در سال ۱۳۰۴ ش در دفتر مخصوص او به سمت فرمان نگار منصوب شد و مامور تحریر و تدوین نامه ها و فرامین شد و در همان حال به محمد رضا پهلوی ولیعهد و دیگر فرزندان رضاشاه درس خوشنویسی می داد. میرزا محمد حسین قزوینی عمادالکتاب سرانجام در ۲۶ تیر ۱۳۱۵ در سن ۷۵ سالگی در تهران درگذشت و در امامزاده عبدالله شهرری به خاک سپرده شد.

منبع:

محمدجواد مرادی نیا، کمیته مجازات و خاطرات عمادالکتاب، چاپ اول، تهران، اساطیر، ۱۳۸۴.

کشف کودتای نوژه



امریکاییان وقتی نتوانستند از سقوط رژیم پهلوی و پیروزی نهایی انقلاب اسلامی جلوگیری به عمل آورند، مدت کوتاهی پس از انقلاب با همکاری برخی کشورهای خارجی و اپوزیسیون داخلی و گروه های مختلف ضد انقلاب در صدد برآمدند موجبات شکست و سپس از میان برداشتن نظام نوپای جمهوری اسلامی را فراهم آورند. روند رو به گسترش تحریکات ضد انقلاب در استان های مختلف از همان ماههای نخست پیروزی انقلاب که تقریباً به سرعت توسط نیروهای انقلابی درهم شکسته شد از نخستین توطئه های براندازی با حداقل انحراف و تغییر مسیر انقلاب به شمار می رفت. حمله و در واقع ورود هواپیمای امریکایی به ایران جهت استخلاص قلمرمانانه و در واقع حماقت آمیز گروگان های امریکایی که به دلایل جوی و طبیعی، نابودی مهاجمان را در صحرای طبس به دنبال داشت؛ در همین راستا برخورد با جمهوری اسلامی صورت عملی به خود گرفت. عملیات طبس در تاریخ ۵ اردیبهشت ۱۳۵۹ با شکست قطعی روبه رو شد و در حالی که اختلافات سیاسی میان برخی گروه های سیاسی با رهبران انقلاب و نیروهای انقلابی مشکلاتی را در عرصه داخلی کشور به وجود آورد افراد و گروه هایی از ضد انقلاب ضمن هماهنگی و همکاری نزدیک مقامات سیاسی و اطلاعاتی امریکا (سیا) توطئه کودتای معروف نوژه را مورد توجه قرار دادند. قرار بود واحدهایی از هواپیمای جنگی از پایگاه شکاری شهید نوژه در همدان به تهران حمله کرده و با به شهادت رسانیدن آیت الله امام خمینی و بمباران برخی نقاط حساس سیاسی - نظامی و به وجود آوردن رعب و وحشت که با پشتیبانی گروه هایی از ضد انقلاب در سطح شهر نیز همراه بود. قدرت را در تهران به دست گرفته، نظام جمهوری اسلامی را ساقط کنند. اما در آخرین ساعات قبل از انجام کودتای یکی از خلبانانی که مقرر بود در عملیات کودتا مشارکت کند، موضوع را با آیت الله خامنه ای در میان نهاد و به این ترتیب با واکنش به موقع نیروهای سپاه و کمیته انقلاب اسلامی، کودتاگران دستگیر شدند و غلظه پایان یافت.

کشف و خنثی سازی کودتا در ۱۸ تیر ۱۳۵۹ صورت گرفت. امریکا که از این حرکت ناشیانه جهت به سقوط کشاندن نظام جمهوری اسلامی طرفی نبسته بود، پس از آن صدام حسین، عامل خود در منطقه را در ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ وادار کرد خاک جمهوری اسلامی را مورد حمله قرار دهد.

منبع:

کودتای نوژه، چاپ اول، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ۱۳۶۷.



به کوشش فرهاد قلی زاده

خبط دماغ!

در عصر رضاخان زمانی که علی اصغر حکمت وزیر فرهنگ بود، یک روز شخصی به توصیه یکی از دوستانش تقاضای ارجاع شغلی را داشت. حکمت زیر تقاضای وی نوشت: «در آموزشگاه‌ها به این شخص شغلی بدهید.» علیمحمد عامری معاون تعلیمات تهران - که بعدها مدیرکل بازرسی وزارت فرهنگ شد - از شخص مزبور امتحان به عمل آورد و زیر تقاضایش چنین نوشت:

به عرض برسد: این شخص به قرار اطلاع خبط دماغ دارد و صلاح نیست که در آموزشگاه‌ها شغلی به وی محول شود. مستدعی است دستور فرمایید در حوزه وزارتی شغلی به وی ارجاع شود. حکمت از خواندن این مضمون که تقاضا شده بود با وجود خبط دماغ در حوزه وزارتی باید به او شغلی داده شود عصبانی شد. زیر گزارش مزبور نوشت: اگر این شخص خبط دماغ دارد چه بهتر که رئیس یا معاون آن اداره شود.

پانویس:

۱. شوخی در محافل جدی، ص ۲۴۵.

اقبال بی زوال اعلیحضرت

صدرالاشرف از رجال معروف عصر قاجاریه و پهلوی در خاطرات خود از چاپلوسی وزرا و وکیلان در دوره رضاشاه حکایت‌ها دارد. از جمله این که می‌نویسد: یکی از سالها که موقع اسب‌دوانی به صحرای ترکمن می‌رفتیم، صبح زود که از «شاهی» [قائم شهر] سوار ترن راه‌آهن شدیم باران می‌بارید. [رضا] شاه موقعی که می‌خواست سوار ترن مخصوص سلطنتی بشود گفت: اگر امروز باران مجال می‌داد که اسب‌دوانی صحرا بدون باران انجام می‌شد چقدر خوب بود. یکی از وزرا از روی چاپلوسی گفت: اقبال بی‌زوال اعلیحضرت همایونی جلو ابر را هم می‌گیرد.

پانویس:

۱. خاطرات صدرالاشرف، انتشارات وحید، تهران، ۱۳۶۴، ص ۳۳۰.

در دوره رضاخانی، تمامی نشریات فکاهی که رگه‌هایی از استقلال را داشتند به محاق تعطیلی رفتند و میدان در تیول عناصر وابسته و چاپلوس درآمد. لذا در آن روزگار، کاریکاتورهای انتقادی مشاهده نمی‌کنیم. اما در دهه ۲۰ با سرنگونی و اخراج دیکتاتور، نسیم آزادی بویژه در عرصه مطبوعات وزیدن گرفت که طرح‌های این شماره مربوط به آن دهه است و از نشریه باباشمل انتخاب شده است.

کاریکاتور شماره ۱ تشریفاتی بودن انتخابات مجلس در آن دوره را نشان می‌دهد. در این طرح، فرزند یک نماینده مجلس می‌کوشد تا حوزه انتخابیه پدر را از روی نقشه به او نشان دهد چرا که پدر تاکنون به آن منطقه سفر نکرده است.

در طرح شماره ۲ رضاخان آزادی را در صندوق قرار می‌دهد تا محفوظ بماند! این کاریکاتور به اختناق و نبود آزادی در آن روزگار اشاره دارد.



- بارک الله هوشنگ درس جغرافیا را حفظ می‌کنی
- نما مادر، به بابا جان نشان می‌دهم که در دوره
سبزدهم از کجا وکیل شده بود

شماره ۲



شماره ۱

دولت- ببینید من آزادی را تو این صندوق می‌ذارم و درش را قفل می‌کنم و واسه تان حفظش می‌کنم

خدا همه جا هست

سیاست فرهنگی رضاخان بر دین‌زدایی و حو اسلام و روحانیت استوار بود کارگزاران او نیز افرادی ضددین یا ضعیف‌النفس بودند. خاطره زیر که پیرامون قوی‌ترین چهره آن عصر یعنی تیمورتاش است میزان ضدیت او با مذهب را نشان می‌دهد:

«روزی تیمورتاش او را به بار فراخواند و در جمعی با حضور نضره‌الدوله و داور به او گفت: منظور ملاقات با شما این است که می‌خواهیم مدلل نمایید خدا یعنی چه، چون ما سه نفر همه اینها را موهومات می‌دانیم، هر کس آمد برای خود عنوانی درست کرد و مردم را به دور خود جمع می‌کرد، به قول شما ۱۲۴ هزار به نام پیغمبر آمدند و ۱۲۴ هزار اختلاف بین بشر ایجاد نمودند که تمام آدمکشی‌ها ناشی از آنهاست. میرزا طاهر تنکابی با یک شرط پذیرفت وارد این بحث شود و آن این که سخنان دو طرف نوشته شود. هر سه قبول کردند و داور را برای نویسندگی معین نمودند و قرار شد هفته‌ای دو روز در ساعت معین این بحث ادامه یابد. مذاکرات دو طرف تا سه جلسه ادامه داشت، روز چهارم تیمورتاش تمام اوراق را توی بخاری انداخت و نضره‌الدوله و داور گفتند ما می‌دانستیم با میرزا نمی‌توانیم در این بحث وارد شویم. حالا عیسی به دین خود موسی هم به دین خود، پس از آن که تیمورتاش به زندان افتاد، به تنکابی پیغام داد وجود خدا در همه جا هست حتی در زندان و از او تقاضا کرد یک قرآن برایش بفرستد!

رک اعظام قدسی، خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صد ساله.

۲۰۳/۲

من فقط یک پیاله شیر خواسته بودم!

روزی رضاشاه دستور داد برای وی شیر بیاورند. چون از درباریان کسی جرأت نداشت درباره آن توضیح بخواهد نتوانستند بپرسند که منظور اعلیحضرت چه نوع شیری است.

رئیس کل شهربانی که مرجع تمامی اوامر دربار بود به رئیس کشاورزی مازندران دستور داد که به هر نحوی هست شیری را در جنگل به طور زنده شکار کرده و آن را زنجیر کنند و به تهران بفرستند. اتفاقاً یکی از مهندسان راه‌آهن شمال شیری داشت که آن را خریده بود. بلافاصله آن را به تهران فرستادند. رئیس شهربانی، یک شیر آب انبار و یک پیاله شیر جوشیده گاو تهیه کرد و همه را به حضور اعلیحضرت قدر قدرت و قوی شوکت برد.

رضاخان پرسید: اینها چیست؟ رئیس شهربانی گفت: قربان همه اینها شیر است! شاه از تماشای آن همه شیر از خنده روده بر شده و بعد گفت: من فقط یک پیاله شیر خواسته بودم آن هم در هفته گذشته. اینها چیست که آوردی؟! لطیفه‌های سیاسی صص ۸-۱۳۷

سانسور ناشیانه

در دوران دیکتاتوری، بی‌سوادی ماموران سانسور مطبوعات، وقایع خنده‌آوری را موجب می‌شد که یکی دو نمونه از آن را به نقل از ذاکر حسین می‌خوانیم:

سانسور از مقالات گذشته و به کلمات، تسری یافته بود. مثلاً قدغن شده بود کلمه «کارگر» استعمال شود. باید به جای آن «عمله» نوشته می‌شد. واضح است سانسور یا حذف این کلمه نه از نقطه نظر علاقه به فرهنگ فارسی بود، خیر، زیرا «کارگر» واژه‌ای است فارسی.

کار سانسور کلمات به آنجا کشیده شد که وقتی یکی از ماموران سانسور، در یکی از روزنامه‌ها، مصرع معروف «رضا به داده بده و زنجین گره بگشا» را می‌بیند فوراً به مدیر روزنامه تعرض نموده و روی کلمه «رضا» خط می‌کشد و بالای آن می‌نویسد «حسن» و شعر می‌شود: «حسن به داده بده و زنجین گره بگشا» یا در مورد استعمال کلمه «عمله» به جای «کارگر» مصرع «تیر نگاهت بر قلبم کارگر افتاد»، می‌شود: تیر نگاهت بر قلبم «عمله» افتاد...!

پانویس:

۱. عبدالرحیم ذاکر حسین، مطبوعات سیاسی ایران در عصر مشروطیت، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۰، ص ۱۱۹.

ویژه نامه تاریخ معاصر

با همکاری موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران

منبع‌عکس‌ها: موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران نظرات، پیشنهادها، خاطرات و عکس‌های تاریخی خود را به آدرس تهران - بلوار میرداماد - روزنامه جام جم و یا نشانی‌های اینترنتی زیر ارسال کنید:

ayam@jamejamonline.ir
info@iichs.org

شماره آینده ایام در تاریخ ۸۶/۵/۱۱

(دومین پنجشنبه مرداد ماه) منتشر می‌شود.

گنجینه

شلوار شیشه‌ای

فرهاد رستمی پویا

نمایندگی سیاسی و جنرال قونسولگری دولت علیه ایران

در بین‌النهرین

نمره: ۵۵۷۱ مورخ: ۱۶ دی ماه سنه ۱۳۰۸

مقام منبع جلیله امور خارجه

برای مزید استحضار خاطر مبارک به عرض می‌رساند: پس از این که قانون «البسه متحدالشکل» لازم‌الاجرا و به این قونسولگری ابلاغ شد فدوی به ترتیب مخصوص اقداماتی برای متحدالشکل شدن مدیران و معلمین مدارس نموده و حالیه کارکنان مدارس ایران - غیر از ۳ نفر - کلاه پهلوی و کت و شلوار را استعمال و حتی اکثر از ایرانیان نقاط مختلفه بین‌النهرین هم این لباس را در اختیار و بدهی است تدریجاً ایرانیان به لباس مزبور ملبس و کلاه پهلوی را استعمال خواهند نمود.

و اما درخصوص آن ۳ نفر خاطی به استحضار می‌رساند وقتی از آنها پرسیده شد که شما چرا کلاه پهلوی و کت و شلوار استعمال نمی‌کنید اظهار داشتند ما فقط لباس خودمان را می‌توانیم استعمال کنیم، البته فی‌الغور این ۳ نفر را اخراج نمودیم، ولی غائله به همین جا ختم نمی‌شود. ایرانیانی که به این سمت عزیمت می‌کنند بعضاً به محض خروج از خاک وطن سریعاً کلاه و کت و شلوار را از تن خارج می‌نمایند و لباس خود را استعمال می‌کنند، وقتی از آنها پرسیده می‌شود چرا کلاه خود را برمی‌دارید، می‌گویند «کلاه، سوغات ممالک فرنگ، خاصه عثمانی» است و آن را به «زور» به ما استعمال کرده‌اند، ما دوست داریم البسه وطنی خودمان را آن هم «به میل خودمان» استعمال کنیم، لذا چون عموماً عوام کالانعام هستند فرق میان کلاهبرداری و کلاهگذاری را تمیز نمی‌دهند.

یکی از اینها را دیدم که کراوات را جهت فین استعمال می‌نمود، تا آن حد که کراوات برق افتاده بود و بیم آن می‌رفت که با آن زرق و برق آبروی ایران برای همیشه نزد انیران خدشه‌دار گردد. اینها لیاقت ندارند کراوات استعمال کنند لذا به جای کلاه پهلوی، عرقچین؛ به جای کراوات، دستمال یزدی؛ و به جای کت و شلوار، شیشه استعمال می‌کنند.

اصولاً ارزش هر کس به آن چیزی است که استعمال می‌کند. یکی کلاه پهلوی استعمال می‌کند یکی شلوار شیشه‌ای. همین که کسی کلاه پهلوی را از سر برمی‌دارد نشان می‌دهد که صاحب کلاه تهی مغز است و گرنه اگر در آن سر مغز باشد که از استعمال کلاه احتراز نمی‌کند و کلاه خود را بر نمی‌دارد، لابد به آن درجه از تمدن و انسانیت نرسیده که کلاه پهلوی استعمال کند. لذا به استحضار آن مقام منبع می‌رساند «کار فرهنگی» یک شبه مجال است که صورت واقع به خود بگیرد. سالها طول خواهد کشید تا مردم بفهمند آدم کلاه خودش را که بر نمی‌دارد، باقی بقایت، قنسول فدایت.

پی‌نوشت:

۱. به شلوار محلی مردان ایپانه شیشه هم می‌گویند.

کفیل ژنرال قنسول